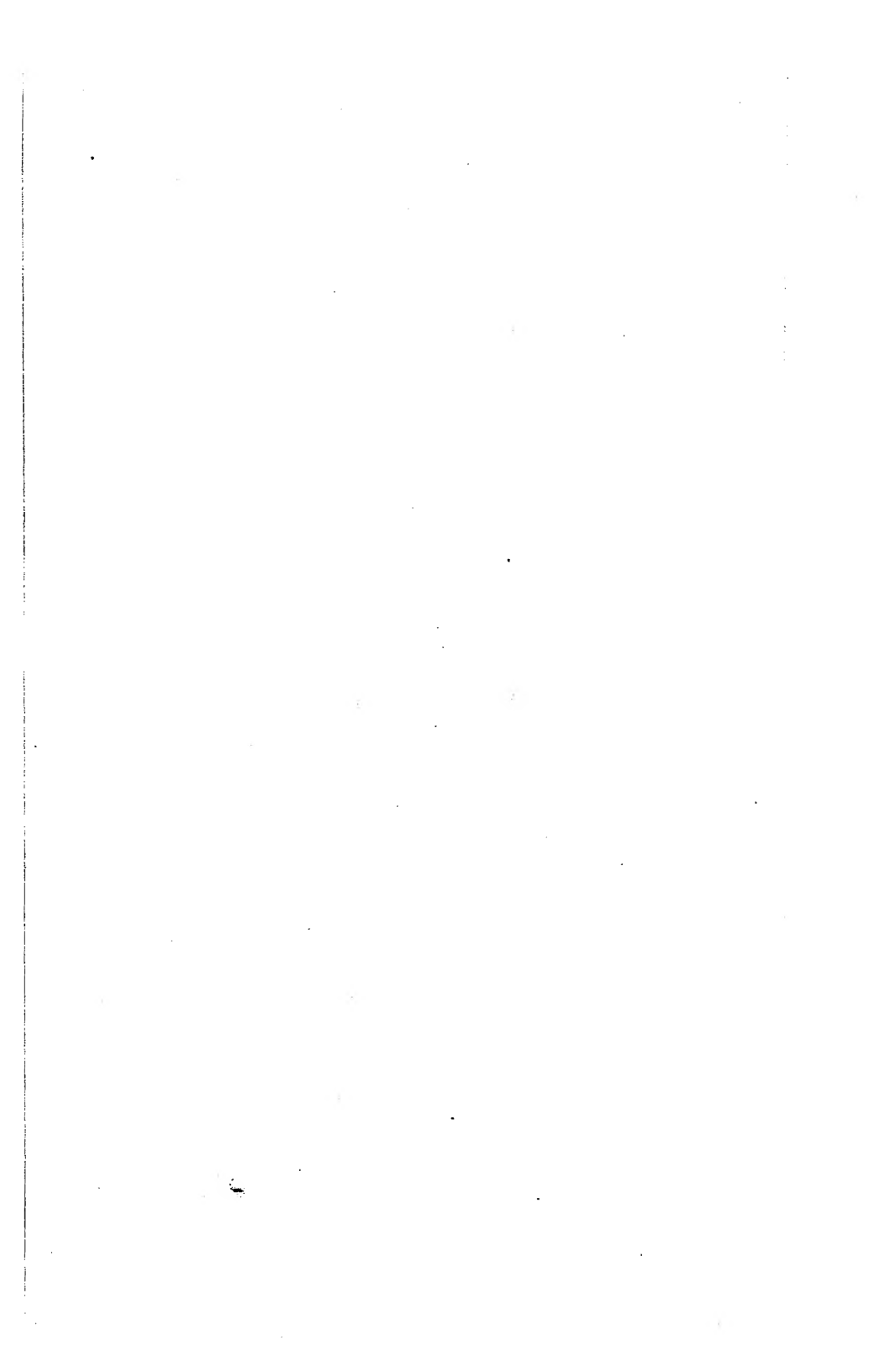


سرودِ سکون

از متن پنجابی در نشر فارسی ترجمه "سکه منی" که در
کتاب مقدس شری گرو گرنته صاحب از صفحه 262 تا صفحه 296
ثبت است.

مترجم
گلونت سنگه





سرود سکون

از متن پنجابی در نثر فارسی ترجمه "سکه منی" که در
کتاب مقدس شری گرو گرنه صاحب از صفحه 262 تا صفحه 296
ثبت است۔

سرود سکون

از متن پنجابی در نثر فارسی ترجمه ”سکھ منی“ کہ در
کتاب مقدس شری گرو گرنتھ صاحب از صفحہ 262 تا صفحہ 296
ثبت است۔

مترجم
گلونت سنگھ

ادارہ مطبوعات
دانش گاہ پنجابی، پٹیالہ (بھارت)

©

Department of Sri Guru Granth Sahib Studies,
Punjabi University, Patiala

SURUD-E-SAKOON

[Sri Guru Granth Sahib P.P. 262-296.

Sukhmani by Sri Guru Arjun Dev ji in Punjabi]

translated in Persian by

Gulwant Singh

ISBN 81-7380-680-2

2000

Copies : 200

Price : Rs. 200-00

Published by Dr. B. S. Bhatia, Registrar, Punjabi University, Patiala and printed at
M/s. M. B. Box Factory, Patiala.

تقدیم

به صالحان که به وجدان روشن و صفای ضمیر در شاهراه
حقیقت و راستی گامزن باشند و اصول حسن معاشرت به مردم
آموزند تا جامعه ای کامل بوجود آید و دستور رفاقت و هم آهنگی
و هم دلی فروزان گردد۔

جبیر سنگہ آہلووالیہ
رئیس دانش گاہ پنجابی
پتالہ (ہند)

ویباچه

”گورو ارجن آل جملہ جود و فضل
 حقیقت پڑوہندہ حق جمال
 وجودش ہمہ رحمت ایزدی
 سعادت فراہندہ سرمدی
 مریدش دو عالم چہ بل صد ہزار
 ہمہ از کرم ہای او جرعد خوار
 ازو نظم قال حق اندیشہ را
 بدو نعت علم یقین پیشہ را
 جلای مقال حق آمد ازو
 فروغ جمال حق آمد ازو“ ^۱

سکھ منی Sukhmani کہ منظومہ مقدس و طویل است سرودہ گورو ارجن
 است ”الف نام احدیت انتظامش اعانت بخش ہرنا امید و راندہ و رای راحت
 افزایش رفیق ہر ذلیل و درماندہ جیم حق نشیمش جاں فراہندہ ارادت گزیناں و
 نون فیض مقرونش نوازازہ عقیدت آئیناں۔“ ^۲
 او مردم را بہ ”پرستندگی حق و خدمت خلق“ و عظ و تلقین نمود تا بنا بر
 راست اندیشی و راست شعار و راست روی جامعہ انسانیت تشکیل یابد و رسم

(۱) کلیات بھائی نند لعل گویا گنداسنگہ، مطبوعہ جمال پرنٹنگ پریس دہلی

آقا و بنده از میان بر خیزد تا همگان بدون تفریق پست و بالا به صالحیت سلوک نمایند۔ در تاریخ مذهب سکھ انوم Sikhism او اولین کسی بود که به مرتبه شهادت رسید و روایت شهادت برپا کرد۔ دریں باب او شداکد زجر و عذاب را به شکیبائی و صبر و ثبات متحمل شد۔

سکھ منی Sukhmani که دارای بیست و چهار پده است اصول حیات روحانی را ابراز کند۔ بسیاری از اشخاص به اعتقاد تام و توجه باطن و اراده خالص این منظومه جال نواز را به طور وظیفه خوانند۔ بدال وسیله ایشان از افسردگی و اضطراب و تدبذب و پراگندگی رهایی یابند۔ خوش آهنگی و نغمگی این منظومه طالب مخلص را سکون و آرامش و طمانیت بخشد۔ آخرین دم که مریض به درد جان کنی مبتلا باشد این سرود را خوانند تا روح او سکون یا بد۔ خلاصه مطالب سکھ منی SUKHMANI حسب ذیل است:

یاد آوری یزدان که یکتا و بی همتا است کیمیای فضائل و مکارم است۔ این ریاضت درونی والا ترین جمله تمرین ها است۔ از یاد آوری یزدان جمله اعماق شعور و لاشعور صاف و روشن گردد۔ بواسطه این وظیفه لطیف فکر و احساس تصعید پذیرد و جان جال پُر نور شود۔ از دوام این عمل دانش بدرجه ای کمال می رسد۔ (I) نام تکیه گاه دنیا و آخرت است۔ نام یزدان از دشواری با رهند۔ از ورد نام آزادی روحانی حاصل شود۔ (II) نام قاعده و شالوده مذهب را ستین است۔ ریاضت کشی و مباحثات مذهبی و مراقبات و مراسم دینی و تشریفات رسمی با ورد نام برابر نباشد۔ مانند ورد نام چیزی دیگر سعادت بخش نیست۔ (III) یزدان یکتا از همه جهت محافظت کننده ای انسان است۔ بواسطه ای عبادت یزدان ثروت زمین و آسمان تو ان یافت۔ به فصل یزدان برکت و رستگاری میسر شود۔ (IV) کرم های یزدانی بادوام است۔ عطای حق غیر مشروط است۔ بجای این که با

حضور قلب یزدان بخشده را پرستد به نادانی و حماقت انسان در جهات نامناسب نگاویز کند. واجب است بدانند که فقط یزدان بخشده قابل عبادت است. به امتثال حکم یزدان همه برکات حاصل شود. یاد یزدان حیات واقعی است. (V) سالک مخلص بر کریم مطلق مراقبه کند تا شهوت و خشم و محبت دنیوی و حرص و منی زایل شود. به فضل خدا مکافه میسر شود و نیلوفر دل شکفته شود. به فضل خدا سالک دولت راستی یابد. (VI) هم نشینی با کاملان طریق در ارتقای روحانی اثر عظیم دارد. به فیض صحبت کاملان طریق سالک رموز حال و مقام آموزد. هم نشینی با کاملان طریق هستی سالک را پر مایه کند. به فیض صحبت کاملان سالک مراحل یافت طی کند. به فیض صحبت پاکان طریق سالک سعادت سرمدی یابد. (VII)

عارف حق به تمامی دل در باب حق یگانه اندیشه کند. او همواره در شکیبایی ثابت و استوار باشد. او روحاً پاک ترین است. عارف حق روزی معرفت خورد. حیاتش در واقع برومند است. عارف حق که زنده بچن باشد نمیرد. فقط عارف حق است که مقام عارف حق را شناسد. (VIII) آن کس راهب پاک است که به نام دل بستگی دارد و در جمله موجودات جلوه ای ذات خدا بیند و هر نفس خدا را پرستد. او زبان را بدروغ مس نه کند. گوش او بدگویی دیگران نه شنود. او کوشش خود صادقانه اجرا کند و به هیچ ثمره توقع ندارد. او تماماً تسلیم خدا شود و به برترین مقام سعادت رسد. (IX)

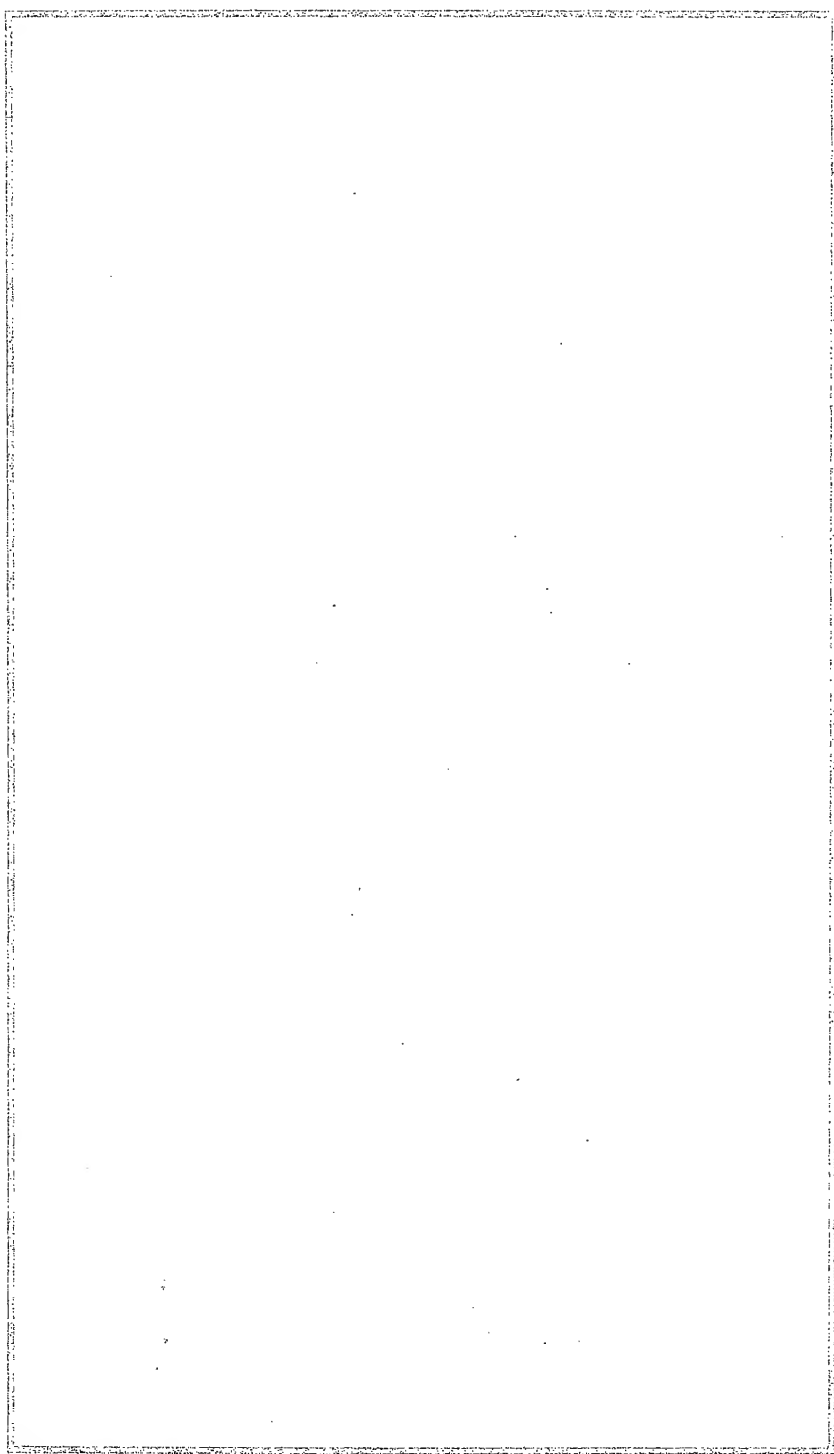
اشخاص بی شمار حمد خدای یگانه کنند ولی عظمت او را حد و نهایت نیست. در آفرینش که خدا بر پا کرده است اشکال و انواع گوناگون است. (X) علت علت ها فقط واحد المطلق است. غیر او دیگری موجود نیست. او در خشک و تر و در فضای زمین و آسمان حاضر و موجود است. سبب سبب ها اوست که به اتمام هر کار قادر

است- هرچه او پسند همان واقع شود- عظمت و قدرت او را حد و نهایت نیست- (XI) مسکینان که کبر و منی را به قید ضبط در آورده اند به راحت زندگانی کنند- متکبران سرکش از کبر و غرور معدوم شوند- خداوند نعمت بر فراوانی ثروت نازد ولی در سفر آخرت او پیشری باخود نبرد- آن کس که خود را زورمند ترین پندارد در یک لحظه ای مختصر نابود شود- حق یگانه کردگار مطلق و قادر محض است- اندیشه ای انسانی به کنه ذاتش نمی رسد- (XII) پناهنده‌گی به درویشان موجب رستگاری است- هر که مذمت درویشان کند در سلسله زادبای مکرر گرفتار ماند- هر که مذمت درویشان کند دائماً مجبور یزدان است- (XIII) طالبان مخلص زیرکی را کنار بگذارند و به ورد خدای یکتا استوار باشند- ایشان تمامی امید خویش بر واحد المطلق متمرکز کنند تا رنج و خوف معدوم شود- تکیه بر احسان مردم بی سود است زیرا که حسن حقیقی فقط خداوند یگانه است- (XIV) خداوند یکتا با همه صفات کمالیه متصف است- از دوام ذکرش آزادی روحانی میسر شود- هر کس که کاملاً متوجه به واحد المطلق باشد به عنوان "مرد حق" در سه عالم معروف گردد- (XV) خداوند مطلق که برون از صورت و خدو خال و رنگ است ماورای صفات ثلاثه است- آثار نمود حق مختلف است ولی او پیوسته قائم بذات خود است- ذاتش که فنا ناشدنی است واحد و یکتا است- (XVI) او (واحد المطلق) ازلی الحق است- از آغاز بی ابتدا حق است- اولان حق است و تا ابد الا باد حق باشد- (XVII) آن کس که خداوند مطلق را درک کند مرشد صادق نامیده شود- در صحبت او از حمد سرائی خدا مرید به آزادی روحانی ارتقا کند- (XVIII)

در سفر اُخریت جز عبادت هیچ چیز همراه جان نه رود- دولت یاد خدا باید اندوخت- این دولت حقیقی است- (XIX) ای خدا پس از سرگردانی دشوار و پُر

زحمت در پناه تو آمده ام- استدعا منی کنم که مرا توفیق پرستندگی عطا شود- (XX)
 اوست که خود لایوصف است و دارنده ای صفات است- اوست که ماورای
 صورت است- او خود سکوت ابدی است- اوست که لایتنایی است بلندترین از
 بلندترینان است- (XXI) خداوند گایر جمله مخلوقات در بهمنان نافذ است-
 فقط واحدالمطلق هر جا پدیدار است- غیر او دیگری دیده نه شود- (XXII) نور
 حق در مهر و ماه و اختران موج زن است او ماندگار و جاوید است- صفاتش بی
 مانند است و مافوق حساب و شمار است- در همه مظاهر تابندگی نور او درخشیده
 است- او تمامی عالم وجود را به طور تار و پود ادامه دهد- در تمامی آفرینش فقط او
 حاضر و موجود است- چگونگی وضع او بیان نتوان کرد- (XXIV) خدای یگانه
 در رنگ های بی شمار بیدار است- اوست قادر مطلق که کون و مکان را نگهداری
 کند و ادامه دهد و بیکسان را نوازد- او سکون باطن بخشد- آن کس که دلش
 رنگ عشق حقیقی پذیرد حیاتش برومند است- در ”سرود سکون“ معرفت و حمد
 و نام خدا بیان شده- هر که آن را در دل خود جای دهد تجسم همه مزیت ها شود-
 او بر مقام برترین رسد و از گردش زاد و مرگ رستگاری یابد- عمل او پاک باشد و
 او درویش صادق نامیده شود- (XXIV)

گلونت سنگه



I

شعرِ مقدماتی

آدِ گڑے نمہ سری گڑ دیوے نمہ
ست گڑے نمہ سری گڑ دیوے نمہ

مرشدِ اولین را کورنش کنم۔ مرشدی را کورنش کنم کہ از آغازِ ادوارِ زمان
موجود است۔

مرشدِ مقدس را کورنش کنم۔ مرشدِ یزدانی را کورنش کنم۔

هشت بند

1

سمر و سمر سنگھ پاؤ

یاد یزدان می کن تا سکونِ باطن میسر شود۔
 یاد یزدان می کن تارنج و قعب از تن معدوم گردد۔
 یاد یزدان می کن کہ در ہمہ کاینات حاضر و موجود است۔
 طالبانِ بی شمار ولا تعدبہ وردِ نامش مشغولی نمایند۔
 متونِ مقدسہ چوں ”وید“ و ”پران“ و ”سمرتی“ بیک حرف از نام یزدان پیدا شد۔
 آن کس کہ شمعِ ای از یاد یزدان در دل دارد بزرگی اش بہ حد بیان نیاید۔
 نانک گوید سعادت بخش است صحبتِ مخلصانِ طریق
 کہ فقط دیدار پروردگار را خواستار ہستند۔
 نامِ یزدان جوہر سکون و زلالِ سرور است کہ
 دلِ ہای طالبان را قرار بخشد۔

2

پر بھ کے سمرن گر بھ نہ بے

یاد یزدان می کن تا گردشِ تناخ موقوف گردد۔
 یاد یزدان می کن تا ہراسِ تعذب ملک الموت رفع شود۔
 یاد یزدان می کن تا تشویشِ مرگ نابود گردد۔
 یاد یزدان می کن تا دشمنانِ پراگندہ شوند۔
 یاد یزدان می کن تا ہیچ دشواری سدِ راہ نہ گردد۔
 یاد یزدان می کن تا بیداریِ درونی بدست آید۔
 یاد یزدان می کن تا ضمیر از خوف آزاد شود۔
 یاد یزدان می کن تا رنج و غم مفقود گردد۔
 در صحبتِ پاکانِ طریق توفیق بہ یاد یزدان حاصل شود۔
 نانک گوید ہر کہ بہ یاد یزدان استوار باشد از گنجِ ہای سعادت برخوردار گردد۔

2

پر بھ کے سمرن رِدھ سِدھ نو ندھ

یاد یزدان می کن تا اموال و نفایس بدست آید۔

ہر کہ یاد یزدان می کند از معرفت و توفیق سر سپردگی و جوہر حکمت بہرہ مند گردد۔

دریاد یزدان از بر خوانی و ریاضت و پرستندگی مظروف است۔

از یاد یزدان ظلمت شرک زایل شود۔

یاد یزدان مانند غسل پر مقامات مقدسہ ثواب دار است۔

آن کس کہ یاد یزدان کند بدرگاہ الہی اعزاز یابد۔

آن کس کہ یاد یزدان را بطور وظیفہ چنانکہ باید ادا کند بر طریق رضا سلوک نماید۔

بیاد یزدان حیات سالک برومند شود۔

آنانکہ توفیق از یزدان یابند بہ ورد نام پردازند۔

نانک بگوید اظہار نیاز بہ ایشان باید کرد۔

پر بھ کاسمرن سبھ تے اُوچا

یاد یزدان از ہمہ کارہا نیکو ترین است۔

بیاد یزدان آفریدگان بی شمار خلاصی یابند۔

بیاد یزدان تشنگی آرزو تسکین پذیرد۔

بیاد یزدان دید ہمگان حاصل شود۔

آن کس کہ یاد یزدان کند از مرگ نمی ہراسد۔

او کہ یاد یزدان کند آرزو ہائش بر آورده شود۔

بیاد یزدان آلودگی از دل رفع شود۔

در دل این چنین سالک زلالی نام مظروف باشد۔

در ویشاں زبان خود را بہ ورد نام یزدان وقف کنند

نانک بگوید من خادم خادمانِ آنان ہستم۔

پر بھ کو سمرہ سے دھونٹے

دولت مند ان حقیقی آنان باشند کہ یاد یزدان می کنند۔

آنانکہ یاد یزدان می کنند سزاوار تعظیم باشند۔

آنانکہ یاد یزدان می کنند حضور حق مقبول باشند۔

آنانکہ یاد یزدان می کنند در میان مردم سرافراز باشند۔

آنانکہ یاد یزدان می کنند از فقر و احتیاج بالاتر باشند۔

آنانکہ یاد یزدان می کنند از ہمنان بزرگ ترین باشند۔

آنانکہ یاد یزدان می کنند در خوشی جاودانی بسر برند۔

آنانکہ یاد یزدان می کنند حیات دایمی دارند۔

بر آنانکہ یزدان رحمت کند بہ یادش پردازند۔

باید کہ خاک پای آنان طلب کنیم۔

پر بھ کو سمرہ سے پُر اُپکاری

آنانکہ یاد یزدان می کنند خیر اندیش جملہ خلایق باشند۔

باید کہ جان برایشان قربان کردہ شود۔

آنانکہ یاد یزدان می کنند چہرہ ای شاں تابندہ باشند۔

ایشان بہ سکون پایدار زندگی کنند۔

آنانکہ یاد یزدان می کنند بر خودی پیروز باشند۔

آنانکہ یاد یزدان می کنند روش پاکیزہ دارند۔

یاد کنندگان یزدان از خرسندی ہای فرادان برخوردار باشند۔

ایشان ہمیشہ حضور حق زندگی کنند۔

بہ فیض درویشان آنان شب و روز مواظب باشند۔

نانک گوید۔ آنانکہ فرخندہ بخت باشند بیاد یزدان مشغولی درزند۔

پر بھ کے سمرن کارج پو رے
 بیاد یزدان در جملہ مقاصد کامیابی حاصل شود۔
 بیاد یزدان از دل تنگی راحت میسر شود۔
 او کہ سالک مخلص است زبانش بہ تمہید یزدان منہک باشد۔
 دل او بہ دید دائمی متمرکز باشد۔
 یاد یزدان می کن تا مقام محکم بدست آید۔
 یاد یزدان می کن تا نیلوفر دل شگفتہ شود۔
 یاد یزدان می کن تا آہنگ سماوی گوش تو رسد۔
 بی پایان است سکونِ باطن کہ بیاد یزدان حاصل شود۔
 بر آنانکہ یزدان رحمت کند در حمد سرائی مشغول باشند۔
 نانک گوید پناہ آن چنان مخلصان طریق باید بہت۔

ہر سمرن گر بھگت پر گنائے
 یاد یزدان موجب ظہور درویشاں است۔
 بہ وسیلہ ای یاد یزدان درخشندگی ”ویدہا“ پدیدار گشت۔
 بہ فیض یاد یزدان مرتاضان و کاملان و کریمان بہ مقام گرامی رسند۔
 بہ فیض یاد یزدان اشخاص گمنام در ہمہ عالم مشہور باشند۔
 بہ فیض نام یزدان کائنات برقرار ماند۔
 یزدان واحد مسبب الاسباب است باید کہ ہمیشہ نام پاکش بر زبان آریم۔
 برای مشغولی بہ نام یزدان تمامی مخلوقات آفریدہ شد۔
 در ورد نام ذاتِ یزدان حاضر است۔
 بر آنانکہ یزدان رحمت کند توفیق بہ ادراک را ستین عطا کند۔
 سالک مخلص بہ وسیلہ ای مرشد معمول نام آموزد۔

II

شعرِ مقدماتی

دین درد دُکھ بھجنا گھٹ گھٹ ناتھ اناتھ
سرن تمہاری آئے او نانک کے پر بھ ساتھ

ای نیست کنندہ درد و رنج عاجزان! ای چارہ سازِ بیچارگان!
در ہر دل جای تست۔ نانک بگوید تہو پناہندہ ام۔ ہمیشہ با من باش۔

هشت بند

1

چه مات پتاست میت نه بهائی

در آن راهیکه هیچ یک از مادر و پدر و فرزند و دوست و برادر همراه تو نخواهد بود
آن جا فقط نام خدا یادرتو خواهد بود-

در آن وقت که عزرائیل ترسناکانه بر تو تعدی کند-

فقط نام خدا باتو همراهی خواهد کرد-

چون دشواری شدید روی دهد

نام خدا در یک لحظه ترا خواهد رها نید-

در صورتی که به هزاران هزار مراسم کفاره رستگاری میسر نه شود

نام خدا تمامی گناهان شما معدوم کند-

ای دل! به ارشاد مرشد ورود نام خدای کن-

ناک بگوید در نتیجه ای آن شادی های بی شمار ترا حاصل شود-

2

سگ سرشت کوراجادکھیا

آن کس که بر همه عالم حکم فرمائی کند بنا راحت بسر برد-

اگر او به ورد نام مشغولی ورزد راحت خواهد یافت-

اگر شخصی در هزاران هزار بستگی با گرفتار باشد

به وسیله ای ورود نام او آزادی روحانی خواهد یافت-

از لذت مختلفه تفکلی تسکین نه پذیرد

بر بنای ورود نام سیری تام میسر شود-

در آن راهی که بشر تنها رود

او از ورد نام خدا آرامش درونی یابد-

ای دل بر بچنان نام پاک تفکر کن-

ناک بگوید سالک مخلص از ارشاد مرشد به بلند ترین مقام سعادت عروج کند-

7

چھوٹ نہی کوٹ لکھ باہی

در مشکلات و سائلِ بی شمار بی فایده باشد۔
 وِردِ نامِ پاکِ بشر را از خطر رہاند۔
 در آن مورد کہ عوایتِ بی شمار فشار آورد
 نامِ خدا بشر را از حالتِ محال فوراً رہاند۔
 بشر در تکرارِ زاد و مرگ دور می زند
 چوں بہ وِردِ نامِ مشغولی و رزد او آرامشِ دردنی یابد۔
 خود پسندی روح بر املوث کند و بہ ہیج وجه آن را پاک نتوان کرد۔
 میلیون ہا گناہ از وِردِ نامِ پاک محو شود۔
 بر این چنین نام بہ تمامی دِلِ تفکر باید کرد۔
 نانک گوید در صحبت درویشان توفیقِ نامِ حاصل شود۔

جہ ماگ کے گئے جاہ نہ کو سا

دُرِ راہی کہ کردہ ہای آن نتوان شمرد
 نامِ خدا ترا توشہ ای راہِ خواہد بود۔
 در آن راہ ظلمت و تیرگی کثیف است
 نامِ خدا راہِ روشن کند۔
 در آن مورد کہ ہیج کس آشای تو نیست
 نامِ خدا رفیق و ناصر تو خواہد بود۔
 در آن مورد کہ گرمی و حشت انگیز شعلہ بار است
 نامِ خدا بر تو سایہ ای خنک خواہد گسترد۔
 در آن راہ کہ تفتگی شدید بر تو فشار آورد
 بہ فضلِ خدا زلالِ نامِ بر تو خواہد بارید۔

بھگت جتا کی برتن نام

سالکانِ مخلص بر وفقِ نام اندازِ حیات متعین کنند۔

دلِ ہایِ شاں پر سکون باشد۔

نامِ خدر پناہ گاہِ سالکانِ مخلص است۔

بہِ وردِ نامِ پاکِ میلیونِ ہا بشرِ رستگار باشند۔

درویشانِ صاحبِ دلِ شب و روز حمدِ خدا سرایند۔

ایشان با دواۓ نامِ ہمہِ علت ہا رفع کنند۔

سالکانِ مخلص را نامِ خدا گنجِ معمور است۔

این گنجِ عطیہِ ایِ خدا است۔

سالکانِ مخلص از عشقِ خدایِ یگانہ رنگ بگیرند۔

ناکِ بگویدِ ایشان حکمتِ ساوی یابند۔

ہر کا نام جن کو مکتِ جگت

نامِ خدا سالکِ مخلص را بہِ راہِ نجات رہبری کند۔

بہِ نامِ خدایِ یگانہ او از شادیِ ہایِ حیات بر خوردار شود۔

نامِ خدایِ یگانہ برای سالکِ مخلصِ حسنِ حقیقی است۔

آن کس کہ بہِ وردِ نامِ پردازد از ناکامیِ پریشان نہ شود۔

از وردِ نامِ سالکِ مخلص بزرگیِ حقیقی یابد۔

وردِ نامِ سالکِ مخلص را بہِ مقامِ ناموری رساند۔

بہِ وردِ نامِ او از شادیِ جسم و جان بہرہ مند شود۔

او کہ وردِ نامِ کند از خدایِ یگانہ منحرف نہ گردد۔

آنانکہ بہِ جان و دلِ خود را وقفِ نامِ کردہ اند

ناکِ بگویدِ ایشان ہر نفسِ واحد المطلق را پرستند۔

ہر جن کے مال کھینچنا

نام خدای واحد برای پرستندگان ثروت و گنج است۔
 خدای واحد این ثروت بہ مخلصان عطا کند۔
 نام پاک سالک مخلص را پنا گاہ است۔
 او غیر از عظمت خدا چیزی دیگر نمی خواهد۔
 او تماما در نام خدا مستغرق است۔
 او ہمیشہ بر خدای واحد مراقبہ کند۔
 شب و روز او در نام خدا کند۔
 اہمیت پرستندہ ای مخلص ظاہر است گاہی مخفی نہ باشد۔
 بسا کس از پرستش خدا آزادی روحانی یابند۔
 بہ فیض پرستندگان خدا دیگران ہم نجات یابند۔

پایہ جات اہمہ ہر کو نام

از نام خدا آرزوہا بر آوردہ شود۔
 از نام خدا جملہ خواہش ہا راست آید۔
 و در نام خدا از ہمہ گفتارہا والا ترین است۔
 از شنیدن نام خدا تمامی دردہا رفع شود۔
 فقط درویشان دانند کہ تجید نام خدا چگونه کردہ شود۔
 بہ فیض ایشان جملہ بدی ہا گریزد۔
 از خوش نصیبی است کہ صحبت درویشان میسر شود۔
 از خدمت درویشان توفیق درد نام حاصل شود۔
 در جہان چیزی نیست کہ بانام برابر توان کرد۔
 ناک بگوید نادرک سی است کہ از مرشد توفیق و در نام یابد

III

شعرِ مقدماتی

بیہُ ساستر بیہُ سہرتی پیکھے سرب ڈھڈھول
پو جس نائی ہر ہرے نانک نام امول

بسیاری از کتب اخلاق و مذہب بادقت خواندہ ام۔
تمام این ہا باورد نام مساوی نہ باشد۔
نانک بگوید نام خدا گراں بہا است۔

هشت بند

1

جاپ تاپ سبھ دھیان
اگر شخصی به از بر خوانی و ریاضت کشی و مباحثات مذہبی و مراقبات پردازد
تفسیر اسالیب فلسفہ و تشریح مراسم مذہبی کند
تمرین های یوگ و مراسم دینی و تشریفات رسمی پیشه ای خود سازد
خانہ و خانوادگی ترک کند و در ویرانہ ہا گردد
برای خوشنودی خدا جدوجہد نماید
صدقہ و خیرات دہد و اشیای گران قیمت در آتش سوزاند
گوشت پارہ ہا از جسم بریدہ بہ عنوان ہدیہ ای تقدیمی در آتش اندازد
با ندویر مختلفہ روزہ ہا بجا آورد
این ہا ہمہ با ورد نام پاک برابر نباشد۔
نانک بگوید بہ ارشاد مرشد یک بار ورد نام باید کرد۔

2

نوکھنڈ پر تھی پھرے چر جیوے
اگر شخص درہہ اقلیم عالم ارضی بگردد یا بیک مقام اقامت گزیدہ طولی عمر یابد
او از جہان کنارہ گیری کند و خود را بہ طور مرتاض بزرگ وانماید
یا او بہ عنوان قربانی بہ فرشتگان خود را در آتش سوزاند
زر و اسبان خوش رفتار و زمین بہ خیرات واگذار کند
عمل تطہیر درونی و دیگر آسن های یوگ انجام دہد
بر حسب کیش ”جین ازم“ نفس کشی بہ عمل آورد
او وظیفہ ای خود سازد کہ جسم را پارہ پارہ کند
باوجود این ہمہ زحمت ہا لوٹ منی از دل زایل نہ شود۔
مانند نامش خدا چیزی دیگر سعادت بخش نیست۔
نانک بگوید ہر کہ بہ ورد نام مشغولی ورزد بہ مقام برترین عروج کند۔

من کا منا تیر تھہ دیکھ چھٹے

اگر شخصی بر مقام مقدسہ تسلیم جان کند
کبر و غرور از دل او نخواهد گریخت۔
او برای طہارت تنی شب و روز سعی فراوان نماید
از غسل جسمی کثافت دل نخواهد رفت۔
برای تادیب جسم او کوشش زیاد کند
در نتیجہ ای آن دل از لوث بدی پاک نخواهد شد۔
اگر او جسم خود را در آب شوید
دیوار خام را پاک نتوان کرد۔
عظمت نام خدا بسیار بلند است۔
به وسیلہ آن بسیاری از عاصیان نجات یافتہ اند۔

بہت سیانپ جم کا بھویا پے

باوجود ذکاوت بسیار از خوف مرگ رہائی نیست۔
باوجود کوشش ہای بی شمار شدت آرزو تسکین نمی پذیرد۔
اوضاع ظاہری بی شمار است (کہ بوسیلہ آن ہا بشر خود رانیک و انماید) ولی آتش
حرص خاموش نمی شود۔
با ہزاراں ہزار تدابیر کہ بشر بہ عمل آورد او بدر گاہ خدا مقبول نخواہد شد۔
ممکن است کہ بشر در عوالم بالا پرواز کند یا در عالم زیرین فرو رود از معاصی رستگاری نباشد۔
بستگی بہ شہوت نفسانی منسوخ نخواہد شد۔
ملک الموت ہر عمل دیگر کیفری قلمداد کند
او غیر از حمد خدا چیزی نمی پذیرد۔
از ورود نام خدا رنج و درد زایل شود۔
نانک بہ طیب خاطر این سخن گوید۔

چار پدارتھہ جے کو مانگے

آن کی کہہ خواہد چہار ہدفِ زندگی بدست آورد

باید بہ خدمتِ درویشان پردازد۔

آن کس کہ خواہد رنج و غم معدوم شود

باید ہمہ وقت حمد خدا سراپد۔

آن کس کہ خواہد شہرتِ حقیقی حاصل شود

باید در مجمعِ درویشان ترک منی کند۔

آن کس کہ از تکرارِ زاد و مرگ ترسد

باید بدرویشان پناہندہ شود۔

آن کس کہ کس تشنگی بہ دیدارِ خدا دارد

باید بر او قربان شویم۔

سگل پُر کھہ ہمہ پر کھہ پردہان

آن کس در میانِ مردم ممتاز است

کہ در صحبتِ درویشان تکبر را محو کند۔

آن کس کہ خود را عاجز پندارد

بدانید کہ او از ہمکنان بلند ترین است۔

آن کس کہ خاکِ پایِ جملگان باشد

در تمامی مخلوقات جلوہ ای حقیقتِ الہی می بیند۔

آن کس کہ از دلِ بدی و بداندیشی رفع کند

ہر یک را بہ عنوانِ دوست قبول کند۔

او با نظر یکسان شادی و غم را می نگرد۔

ناک گوید این چنین سا لکِ مخلص از لوثِ گناہ و ثوابِ پاک است۔

زردهن کو دهن تیر و ناؤ
 ای خدا نام تو برای فقیر بی نوا ثروت حقیقی است-
 آن کس را که بی خانمان است نام تو پناه گاه است-
 ای خدا نام تو پست و فرومایه را موجب احترام است-
 برای ارواح گرسنه مایه ای معاش است-
 خداوند مطلق کننده و کتانه ای هر کار است-
 او بر احوال همکنان مطلع است-
 حد و اندازه او چنانکه هست او خود می داند-
 اوست که خود محبوب خود است-
 فقط اوست که حمد خود سراید-
 ناکب گوید کسی دیگر آگاهی ندارد که این و نطفه چگونه انجام داده شود-

سرب دهرم همه سریشث دهرم
 ورد نام خدا و عمل نیک
 بهترین جمله دین با است-
 از همه کردارها نیکو ترین این است
 در مجمع درویشان دل از افکار نا بهنجار پاک کرده شود-
 این عمل در تمامی معمولات بهترین است-
 همیشه در دل خود ورد نام پاک می کن-
 در جمله متون مقدسه پاک ترین این است
 که از مرشد حمد حق بشنوی و ورد نام پاک کنی-
 از همه مقامات مقدس ترین آن دل است
 که در آن نام پاک یزدان مستقر است-

IV

شعرِ مقدماتی

ز گنبار ایانیا سو پر بخت سدا سَمال
جن کیا ترس چیت رکھت ناک مہی نال

ای بشر نادان و سبک مغز ہمہ وقت در یاد خدا مشغول باش۔
تمہای دل خود براو متمرکز کن کہ ترابہ ہستی آورده است۔

هشت بند

1

رمیا کے گن چیت پرانی

ای انسان بر صفاتِ خدا تفکر کن۔

او ازچہ اصل ترا بدین صورت آشکار کرده است۔

یاد کن او را کہ تر آفرید و بیکر زیبا بخشید۔

در آتش رحم مادر ترا محافظت کرد۔

چوں کودک بودی برای نوشیدن او ترا شیر عطا کرد۔

در جوانی ترا خوراک لذیذ و راحت ہای گوناگون عطا کرد۔

چوں پیر گشتی خویشان و اقارب معین کرد تا در خدمتِ شما باشند۔

ایشان ترا پرستاری کنند و طعام خوراند۔

انسان ناسپاس احساناتِ خدا را یاد ندارد۔

نانک بگوید بہ فضلِ خدا ادراکِ بشر شگفتہ شود۔

2

چہ نہ سادِ دھر اوپر سکھ بے

بہ فضلِ خدا تو روی زمین بہ راحت زندگی کنی۔

با برادران و دوستان و اہل و عیال خوش بختانہ بسربری۔

بہ فضلِ خدا تو آبِ خنک نوشی۔

بہ فضلِ خدا از مایہ ای خوش بہرہ مند شوی۔

بادِ خوش گوار و آتشِ بی بہا بہ استعمال آوری۔

(بہ فضلِ خدا) جملہ حاجاتِ زندگی بر آوردہ شود۔

فضلِ خدا ترا دست ہا و گوش ہا و چشم ہا و زبان بخشیدہ است۔

خدای بخشایش گر را ترک کردہ بدگیران پیوستہ ای۔

بشر کور دل و نادان بہ این چنین کفرانِ نعمت مرتکب شود۔

نانک بگوید ای خدا از روی بخشندگی او را خلاصی عطا کن۔

آوست جو راکهن ٻار

خدای بخشایش گر از همه جهت محافظت کننده ای انسان است.
 ولی انسان نادان با او محبت نمی کند.
 به واسطه ای عبادت خدا ثروت زمین و آسمان توان یافت.
 ولی انسان نادان بر او دل نمی نهد.
 خدای مطلق همواره حاضر و موجود است.
 ولی انسان کور باطن فرض کند که او خیلی دور است.
 بنا بر پرستش خدا در عالم ملکوت سعادت توان یافت
 ولی انسان او را فراموش کند.
 نانک بگوید انسان همیشه غفلت شعار است.
 خدای مطلق دائماً محافظت کننده است.

رتن تیگ کوڈی سنگ رَچے

او گوهر ذی قیمت را دور اندازد و بر خذف ریزه خوشنود گردد.
 او از راستی روگردانی کند و ناراستی بامسرت پذیرد.
 او گذاشتنی را ماندنی پندارد.
 آنچه حتمی الوقوع است او خیلی دور انگارد.
 او سخت کوشد برای چیزی که یقیناً از دستش رود.
 او رفیق و یاور را ترک کند.
 او ضلالت و صندل از اعضای جسم پاک بشوید.
 او مانند خر به خاک غلطیدن دوست دارد.
 او در غار تاریک و هولناک افتاده است.
 نانک بگوید ای خدای مهربان ! تو او را از این حالت ناگوار خلاص کن.

کر توت پو کی مانس جات

او به نوع بشری تعلق دارد ولی خوی حیوانی دارد-

او شب و روز دغل بازی کند-

او ظاهراً در زی پاکی باشد ولی در دین دل نجاست دنیوی دارد-

به سعی اختفا چیزی مخفی نماند-

به عنوان نمایش ظاهری او عرفان اندوزد و مراقبه کند و غسل دستوری کند-

در باطن او سگ حرص و جارز ننده است-

او بر اعضای جسم اختصاصاً خاکستر مالیده است و درویل او آتش حرص و هوا دود کند-

با این گونه بارها در گردن او از بحر بیکران چگونه شنا کند-

آن کس که قلباً در یاد خدا مستغرق است

ناک بگوید او به سعادت برترین عروج کند-

سُن اندها کیسه مارگ پاؤے

مرد کور که فقط آوازی بشنود راه نتواند یافت-

دستش بگیر تا او به منزل رسد-

ناممکن است که مرد کر حل محما کند

اگر گوئی این شب است او پندارو که خن از صبح گفته ای-

گنگ نمی تواند نغمه سرائی کند-

اگر او سعی کند در حلقوم او صدا بسته شود-

مرد لنگ نمی تواند کوه پیمائی کند-

او هرگز بر تل نتواند رفت-

حضور خدای مهربان عاجزانه استدعا کرده شود-

به فضل او رستگاری میسر شود-

سنگ سبائی س آوے نہ چیت

بشر خدای مہربان را کہ ہمہ وقت با او است بہ خاطر نمی آورد۔
آنکہ دشمن او است با او دل بستگی دارد۔

او در خانہ ای ریگ بماند۔

با وجود این او در خوش گذرانی منہک است۔

او بر دوام حیات گذران یقین دارد۔

انسان نادان از ترک تازی مرگ غافل است۔

او در عداوت و ستیزگی و شہوت و خشم، پیوستگی سخت مصروف است۔

او بہ دروغ و بدکاری و حرص و خیانت علاقه مند است۔

او این گونه کارہا در زادہای متعدد تعقیب کردہ است۔

ای خدا لطفاً او را نجات بخش۔

تو ٹھاکر تم مہہ ارداس

ای خداوند ما بدر گاہ تو درخواست کنیم۔

جان ما و جسم ما ہمگی بخشش تو است۔

توئی مادر و توئی پدر و ما ہستیم کو دکان تو

از لطف تو شادی ہای متعدد یا بیم۔

از حد عظمت خداوند ہچ کس آگاہ نیست۔

خداوند بلند ترین بلند ترینان است۔

تمامی آفرینش در سلک رضای خدا منسلک است۔

جملہ مخلوق بہ حکم تو تسلیم شوند۔

ای خداوند حقیقت و عظمت خوشتن را تو خود میدانی۔

ناک بگوید باید کہ عاجزانہ فدای او شویم۔

V

شعرِ مقدماتی

دین ہار پر بھہ چھوڑ کے لاگہ آن سوائے
نانک کھو نہ سیچھنی بن ناوے پت جائے

آنکس کہہ خدای بخشندہ راترک کند و در پی اہداف دیگر منہمک شود بہ
مرتبہ ای یافت نخواہد رسید۔
نانک بگوید بدونِ وردِ نامِ پیچ کس آبرو مند نباشد۔

هشت بند

1

دس بستولے پاچھے پاؤے

بد بخت و ناپاس است بشر کہ وہ چیز از خدا یابد و فراموش کند۔
 برای فقدان یک چیز او صدقِ عقیدت از دست دہد۔
 اگر خدا ایک چیز بیش نہ دہد و وہ چیز کہ پیش از این عطا کدہ است باز ستاند
 ای بشر چه توانی کرد؟
 باید کہ پیشِ خدای یگانہ کور نش کنیم۔
 بشر نتواند کہ حریف او شود۔
 او کہ قلباً شیرینی یاد خدا محسوس کند
 دلش از جملہ شادی ہا لبالب باشد۔
 نانک بگوید ہر آن کس کہ توفیق
 بہ امتثالِ حکمِ خدا یابد بہ ہمہ برکات نایل شود۔

2

اگنت ساه اپنی دے راس

خدا ثروتِ بی حساب بہ آدم بخشیدہ است۔
 او (آدم) آن را بہ عیش و نشاط صرف کند۔
 چون خدا اندکی از امانتِ خویش واپس گیرد
 بشر نادان رنجیدہ شود۔
 بما بر این او اعتبارِ خویش سلب کند۔
 پس از آن براو اعتبار نخواہد شد۔
 سالکِ مخلص آن است کہ ہرچہ بدگیری تعلق دارد او را واپس دہد۔
 او بہ تمامی دل پیشِ حکمِ خدا سر سپردگی کند۔
 خدا بر او چہار چندان رحمت کند۔
 نانک بگوید خدا ہمیشہ مہربان است۔

آنک بھانت مایا کے ہیت
 شادی ہای دنیوی گوناگون است کہ بشر بر آن ہا دل نہند۔
 باید دانست کہ آن ہا زود گذر است۔
 بشر زیر درخت نشیند و سایہ ای آن مورد پسند او گردد۔
 چوں آن سایہ کاش پذیرد او پشیمان شود۔
 ہر چہ بہ نظر آید گذرنده است۔
 بشر کور باطن کو شد کہ آن را محکم گیرد۔
 آن کس کہ بر مسافر گذر کنندہ عاشق شود محروم ماند۔
 عشق یزدان مایہ ای سکون است۔
 نانک بگوید بہ فضل خدا توفیق عشق حقیقی میسر شود۔

متھیاتن دھن کٹنب سبایا
 تن و دولت و زن و اولاد جملہ ناپایدار است۔
 خودی و دل بنگی بہ رنگینی دنیا ناپایدار است۔
 اقتدارِ حاکمانہ و حنِ شباب و مال و دولت ناپایدار است۔
 شہوت و عیش کہ ہولناک است ناپایدار است۔
 ارابہ ہا و فیضان و اسپان و لباس ہای زرّین ناپایدار است۔
 عیش و عشرت و رفیقانِ خندہ رو ناپایدار است۔
 فریب و محبت و تکبر ناپایدار است۔
 بر اہمیت شخصی غرورِ بی جا ناپایدار است۔
 حضورِ پاکان طریق یاد یزدان استوار است۔
 نانک بگوید یاد یزدان حیاتِ واقعی است۔

متھیا ٹون پرنند اسنہ

پوچ است گوش ہاکہ بدگوئی دیگران شنود۔
 پوچ است دست ہاکہ املاک دیگران غصب کند۔
 پوچ است چشمانیکہ حسن زنان را بیند۔
 پوچ است زبانی کہ بہ لذت طعام پردازد۔
 پوچ است پاہای کہ بہ راہِ فقر رود۔
 پوچ است دلہای کہ بہ حرص مال دیگران ملوث باشد۔
 پوچ است جسمی کہ بہ خدمتِ خلق نہ جہد۔
 پوچ است بینی کہ بدبو استشمام کند۔
 بدون تحقیق ہنگی سعی و عمل پوچ است۔
 نانک گوید فقط در و در نام یزدان حیات برومند است۔

یرتھی ساکت کی آرجا

پوچ است حیات آدم ہر زہ کہ منکر خدا است۔
 او تا راستی را بہ عمل نیاورد پاک کی تواند شد۔
 بدون و در نام پاک حیات تیرہ و تار است۔
 دہان این چنین مردم بوی بد کند۔
 بدون و در نام روز و شب بی حاصل است۔
 بچمان کہ کشت زار بدون باران بی بار ماند۔
 بدون نام پاک جملہ کارہا پوچ است۔
 آن چنانکہ دولتِ مردِ خسیس بی استفادہ ماند۔
 آن کس کہ نام خدا در دل درارد فر خندہ بخت باشد۔
 نانک گوید باید کہ بر این چنین سالک مکرر در مکرر فدا شویم۔

رہت اور کچھ اور کلمات

یک کسی در قول و فعل مغایرت دارد۔
 در قلب او محبت نیست۔ زبانش کلماتِ الفت ادا کند۔
 خدای مطلق دانندہ ای کل است۔
 بہ نمائش ظاہری او را متاثر نتوان کرد۔
 او کہ بدگیران و عظمیٰ کند ولی خود بر طبق آن عمل نہ کند
 وائماً در گردشِ تناخ چرخد۔
 آموزشِ آن کس کہ خدا در دل او مستقر است بی ثمر نخواہد ماند۔
 بہ فیض تلقین او ہمہ عالم نجات یابد۔
 آنانکہ مقبولِ خدا باشند ذاتِ برترین را شناسند۔
 ناک بگوید باید کہ بہ بخرو نیازِ فدایِ آنان باشیم۔

کرو بنیتی پار برہم سبھ جانے
 من حضورِ خداوندِ مطلق استدعایِ کنم کہ او دانندہ ای کل ست۔
 او خالقِ بخشایشِ گر است کہ مخلوقات را سرفراز کند۔
 تمامی امور را او خود منظم کند۔
 بعضی را او بہ خود نزدیک کند و بعضی را از خود دور کند۔
 او ما فوقِ نیرنگ و زیر کی است۔
 او طرزِ حیاتِ ہر یک را تماماً بداند۔
 ہر آن کس را کہ او پسندد بہ دامنِ خود آویزد۔
 خدا در ہمہ عالم حاضر و موجود است۔
 ہر کرا فضلِ حق بر گزیند بندہ ای خدا باشد۔
 ناک بگوید ہر نفس بر ذاتِ خدا تفلر باید کرد۔

VI

شعرِ مقدّماتی

کام کرده ار لوبھہ مو بس جائے اہنمیو
نانک پر بھہ سرناگتی کر پر ساڈ گودیو

ای خدای بخشندہ ! تہو پناہ جو یم تا شہوت و حشم و محبت دنیوی و حرص و منی
از دل من زایل شود۔
ای خدا ! ابراہ فضل و کرم کن

هشت بند

1

چه پدِ سادِ چھنیہ امرت کھاہ

بہ فضلِ خدا خوراکِ های لذیذ می خوری۔

بہ صدق و خلوصِ وردِ نامِ پاکِ می کن۔

بہ فضلِ خدایِ کہ جسمِ خود را معطر کنی

بہ وردِ نامِ پاکِ او مقامِ ارجمند یابی۔

بہ فضلِ خدا در آرامِ گاہی سکونت داری

باید کہ توجہ بر او متمرکز کنی۔

بہ فضلِ خدا با اہل و عیال بہ آسائشِ خاطر مانی

باید کہ ہمہ وقت او را یاد کنی۔

بہ فضلِ خدا در عیش و عشرت گذران کنی

نانک بگوید باید کہ قلباً بر او مراقبہ کنی۔

2

چه پدِ سادِ پاٹ پٹنمر ہڈھاہ

بہ فضلِ خدا تو لباسِ حریری زیب تن کنی۔

از او دست کشیدہ چرا بدیگران پیوستہ ای ؟

بہ فضلِ خدا بر بسترِ راحت می خوابی۔

باید ہمہ وقت ستائشِ او کنی۔

بہ فضلِ خدا میانِ مردمانِ مکرم باشی۔

باید کہ زبان را وقفِ ثنایِ او کنی۔

بہ فضلِ خدا در صدقِ ایمان استوار باشی۔

باید کہ ہمہ وقت او را یاد کنی۔

آن کس کہ وردِ نامِ او کند دربارِ گاہِ خدا گرامی باشد۔

نانک بگوید این چنین سالکِ آبرو مندانه بہ خانہِ اصلی رود۔

چه پر ساد آروگ کنجن دیھی

به فضل خدا تو جسم صحت مند و زرین یافتی

نه صدق ارادت او را یاد می کن.

به فضل خدا شهرت تو بر قرار ماند.

در تحمید او دائما مشغول باش.

به فضل خدا عیوب شما مستور ماند

باید بر آستان او سر تسلیم خم کنی.

به فضل خدا کسی دیگر همتای تو نیست.

هر نفس قلباً او را یاد می کن.

به فضل خدا در آفرینش مقام عالی یافتی.

ناک بگوید پیوسته ورد نام او می کن.

چه پرساد آهنگن بهر تبه

به فضل خدا زیور با بر تن داری.

در ورد نام او چرا غفلت کنی.

به فضل خدا بر اسپ و بر فیل سوار شوی.

باید که گاهی او را فراموش نه کنی.

به فضل خدا باغ و ملک و دولت حاصل کرده ای.

نام پاک او را حرز جان کن.

به فضل خدا پیکر تو تشکیل یافت.

همه وقت بر ذات او تفکر کن.

واحد المطلق را یاد می کن.

ناک بگوید او در دنیا و آخرت ترا زنده نگهدارد.

چه پر سادِ کریمه من بهن دان

به فصلِ خدا خیراتِ زیاد می دهی-

شب و روز بر او تفکر کن-

به فصلِ خدا اعمالِ نیکو بجا آوری

او را هر نفس یاد می کن-

به فصلِ خدا تو پیکرِ زیبا داری

او را همه وقت یاد می کن-

به فصلِ خدا به خاندانِ عالی متعلق باشی

او را شب و روز یاد می کن-

به فصلِ خدا در این جهان آبرومند باشی-

او را همیشه یاد می کن-

چه پر سادِ سُبُه کرن ناد

به فصلِ خدا به گوشِ نعماتِ دل آویز شنوی-

به فصلِ خدا منظره ای دلکش بینی-

به فصلِ خدا سخن شیرین بر زبان آوری-

به فصلِ خدا به آرام و راحت زندگی کنی-

به فصلِ خدا با دست و پا مو قرانه عمل کنی-

به فصلِ خدا حیاتِ برومند داری-

به فصلِ خدا با سعادتِ برترین نایل شوی-

به فصلِ خدا در سکون و سرور بسربری-

این چنین خدای بخشنده را ترک کرده چرا بدگیران پیوسته ای؟

ناکب گوید به فیض مرشد بیداری دل حاصل شود-

چہ مہ سادِ توں مہ گٹ سنسارِ

بہ فضلِ خدا تو در جہان مشہور باشی

بیچ وقت او را فراموش مکن۔

بہ فضلِ خدا تو سرافرازی یافتہ ای۔

ای دلِ نادان بر ذات او تفکر کن۔

بہ فضلِ خدا تو در جملہ مقاصد نایل شوی۔

ای دلِ بدان کہ او ہر جا حاضر و موجود است۔

بہ فضلِ خدا تو دولتِ راستی یابی۔

ای دلِ من در یاد او مشغول باش۔

بہ فضلِ خدا ہمگان آرامشِ درونی یابند۔

نانک گوید او را یاد کن کہ او واقعاً قابلِ یاد آوری است۔

آپ چپائے جے سوناؤ

آن کس کہ توفیق از خدا یابد بہ وردِ نام پاک مشغولی ورزد۔

فقط آن کس حمدِ خدا خواند کہ خود خدا از او خوانند۔

بہ فضلِ خدا مکاشفہ میسر شود۔

بہ فضلِ خدا نیلوفرِ دل شکفتہ شود۔

بہ فضلِ و کرمِ خدا در دلِ سالک مسکن گزیند۔

بہ فضلِ خدا ادراک صعود کند۔

بہ فضلِ خدا ہمگیِ نفاق پس حاصل شود۔

بہ سعیِ خود بیچ کس چیزی نیابد۔

ہر کاری کہ خدا بشر را وادار کردہ است او همان می کند۔

نانک گوید در حدودِ توانائی مخلوق چیزی نیست۔

VII

شعرِ مقدماتی

اگم اگادھ پار برہم سوئے جو جو کہے س مکتا ہوئے
سُن یتا نانک بنونتا سادھ جتا کی اچرج کتھا

خدای یگانہ مطلق ویکران است۔
ہر کہ پیاد او باشد آزادی روحانی یابد۔
نانک بگوید درباب پاکان طریق این بیان حیرت زا بہ شنوید۔

ہشت بند

1

سادہ کے سنگ مکھ او جل ہوت

در صحبت پاکان طریق چہرہ تابندہ شود۔
 در صحبت پاکان طریق آلودگی ہا زایل شود۔
 در صحبت پاکان طریق خودی معدوم شود۔
 در صحبت پاکان طریق نور معرفت آشکار شود۔
 در صحبت پاکان طریق دانستہ شود کہ خدا نزدیک ترین است۔
 در صحبت پاکان طریق جملہ مناقشات رفع شود۔
 در صحبت پاکان طریق جوہر نام حاصل شود۔
 در صحبت پاکان طریق تمامی مساعی بر مقصد واحد متمرکز شود۔
 کسی نیست کہ اہمیت پاکان طریق بیان کند۔
 نانک گوید توصیف پاکان طریق تحمید خدا است۔

2

سادہ کے سنگ اگوچر ملے

در صحبت پاکان طریق رویای خدای نامرئی میسر شود۔
 در صحبت پاکان طریق حیات سالک ہمیشہ بہار است۔
 در صحبت پاکان طریق بر حواس مہجگانہ اختیار داری کند۔
 در صحبت پاکان طریق سعادت سرمدی بدست آید۔
 در صحبت پاکان طریق سالک عاجزانہ سلوک نماید۔
 در صحبت پاکان طریق کلام سالک دل انگیز شود۔
 بہ فیض صحبت پاکان طریق دل این طرف و آن طرف نہ رد۔
 در صحبت پاکان طریق سکون دل بدست آید۔
 بہ فیض صحبت پاکان طریق دل از دنیا دوستی فارغ باشد۔
 در صحبت پاکان طریق سالک بہ خوشنودی خدا نایل شود۔

سادہ سنگ دُشمن سہمیت

بہ فیض صحبت پاکانِ طریق دشمنان دوست گردند۔
 در صحبت پاکانِ طریق پاکیزگی میسر شود۔
 در صحبت پاکانِ طریق هیچ کس در دل عداوت ندارد۔
 در صحبت پاکانِ طریق کسی براہ غلط نہ رود۔
 بہ فیض صحبت پاکانِ طریق سالک از بدی آزاد شود۔
 بہ فیض صحبت پاکانِ طریق سالک سعادتِ سرمدی یابد۔
 در صحبت پاکانِ طریق از علتِ منی شفا حاصل شود۔
 در صحبت پاکانِ طریق سالک خودی ترک کند۔
 فقط خدا بزرگی پاکانِ طریق داند۔
 ناک بگوید در میان خداوندگار و پاکانِ طریق موافقت است۔

سادہ کے سنگ نہ کہو دھاوے

در صحبت پاکانِ طریق اضطراب از دل رفع شود۔
 در صحبت پاکانِ طریق سکونِ ابدی میسر شود۔
 در صحبت پاکانِ طریق ادراک بہ جوہرِ مادرائی بدست آید۔
 بہ فیض صحبت پاکانِ طریق سالکِ ناقابلِ برداشت را تحمل کند۔
 بہ فیض صحبت پاکانِ طریق سالک بر مقامِ بلند زندگی کند۔
 بہ فیض صحبت پاکانِ طریق سالک بہ سعادتِ سرمدی عروج کند۔
 در صحبت پاکانِ طریق در اجرای فرائضِ ایمانی دل استوار گردد۔
 در صحبت پاکانِ طریق توجہ بر خدای یگانہ متمرکز شود۔
 در صحبت پاکانِ طریق سالک گنجِ نام یابد۔
 ناک بگوید باید کہ بر پاکانِ طریقِ فدا شویم۔

سادھ کے سنگِ سہ مُکھ اُدھارے

بر فیضِ پاکانِ طریقِ تمامی قبیلہ ای سالکِ نجات یابد۔
او آشیایان و رفیقان و اہلِ خانہ را بہ مغفرت رساند۔
او اموالِ فراوان یابد۔

بہ وسیلہ آن دیگران بہرہ اندوز شوند۔
بہ فیضِ صحبتِ پاکانِ طریقِ ملکِ الموت خدمت کند۔
فرشتگانِ شانِ بزرگی او را ستایند۔
در صحبتِ پاکانِ طریقِ اندیشہ ای گناہ از دلِ بشر دور شود۔
در صحبتِ پاکانِ طریقِ حمدِ خدا سرودہ شود۔
در صحبتِ پاکانِ طریقِ سالک بہ ہر مقامِ ارتقا عروج کند۔
ناکِ بگوید در صحبتِ پاکانِ طریقِ حیاتِ سالکِ برومند شود۔

سادھ کے سنگِ نہی کچھ گھال

بہ فیضِ صحبتِ پاکانِ طریقِ سالک از کلفتِ رہد۔
حضورِ پاکانِ طریقِ بشرِ سرورِ دائمی حاصل کند۔
در صحبتِ پاکانِ طریقِ لوثِ عصیان از دلِ زایل شود۔
در صحبتِ پاکانِ طریقِ رہائی از عذابِ دوزخ میسر شود۔
بہ فیضِ صحبتِ پاکانِ طریقِ در دنیا و آخرت شادکامی حاصل شود۔
بہ فیضِ صحبتِ پاکانِ طریقِ مہجورانِ سعادتِ قربِ بدرگاہِ یزدانی یابند۔
در صحبتِ پاکانِ طریقِ بشرِ ہر چہ خواہد یابد۔
صحبتِ پاکانِ طریقِ گاہی بی ثمر نباشد۔
در دلِ درویشِ صاحبِ دل مقامِ خدا است۔
ناکِ بگوید او کہ بہ خلوصِ عقیدتِ کلامِ درویشِ راشنود نیک انجام باشد۔

سندھ کے سنگِ سنو ہر ناؤ

در صحبت پاکان طریق نام خدا را بشنوید۔
 در صحبت پاکان طریق حمد خدا سرائید۔
 در صحبت پاکان طریق نام خدا از دل فراموش نہ شود۔
 در صحبت طریق آزادی روحانی میسر شود۔
 در صحبت پاکان طریق نام خدا شیرین است۔
 در صحبت پاکان طریق سالک یقین دارد کہ در ہر دل نور خدا است۔
 در صحبت پاکان طریق بشر بہ رضای خدا راضی باشد۔
 در صحبت پاکان طریق سالک بہ مقام ارجمند رسد۔
 در صحبت پاکان خدا از ہمہ علت ہا شفا حاصل شود۔
 ناکہ بگوید از خوش نصیبی است کہ صحبت پاکان طریق میسر شود۔

سادہ کی مہماید نہ جلتہ

عظمت پاکان طریق ”دید“ ہم نداند۔
 آن ہا آنچه شنوند همان گویند۔
 عظمت پاکان طریق از صفات سہ گانہ بالاتر بود۔
 در تمامی کائنات تعریف پاکان طریق واضح است۔
 عظمت پاکان طریق پایان ناپذیر است۔
 عظمت پاکان طریق بی اندازہ زیاد است۔
 عظمت پاکان طریق بلند تر از ہر بلند است۔
 عظمت پاکان طریق عظیم تر از ہر عظیم است۔
 عظمت پاکان طریق را فقط پاکان طریق دانند۔
 ناکہ بگوید میان خدا و پاکان طریق فرقی نباشد۔

VIII

شعرِ مقدماتی

من سا چا مکھ سا چا سوئے اُوڑ نہ ہیکھے ایکس بن کوئے۔
ناک لکھ لکھن برہم گیانی ہوئے۔

او بہ تمامی دل در باب حق یگانہ اندیشہ کند۔

او از حق یگانہ سخن گوید۔

او بجز حق یگانہ چیزی نمی بیند۔

ناک بگوید پر حسبِ این گونه اوصاف عارف حق شناختہ شود۔

هشت بند

1

برهم گیانی سدا ز لپ

عارف حق همواره بی لوث باشد
چنانکه گل نیلوفر در آب ماند ولی تر نمی شود
عارف حق همواره بیدار باشد
او مانند آفتاب است که هر شی بدبو را خشکاند
در نگاه عارف حق همگان یکسان باشند
چنانکه باو بر شاه و گدا یکسان وزد
او همواره در شکیبائی ثابت و استوار باشد
او مانند زمین است که یکی بر آن بیل زند و دیگری بر آن صندل چسپاند
خاصیت عارف حق چنین است
او طبعاً آتش است که مزاجش همواره یکسان است

2

برهم گیانی در مل تے در ملا

عارف حق روحاً پاک ترین است
او مانند آب است که گاهی زیر بار پلیدی نه رود
عارف حق را قلب در خشان است
چنانکه فلک بالای زمین به شکل قوس محیط است
عارف حق در دوست و دشمن فرقی نه نهد
عارف حق از تکبر عاری است
عارف حق بلند تر از بلند ترینان است
ولی قلباً او عاجز ترین است
نانک بگوید بر آن کس که خدا رحمت کند
او به این مقام ارجمند عروج کند

برہم گیانی سگل کی ریٹا

عارفِ حق بر طریق عاجزی گام زن باشد۔
 فقط او است کہ از بلند ترین سعادت روحانی بر خوردار شود۔
 عارفِ حق بر ہمکنان شفیق باشد۔
 او از شر بالا تر است۔
 عارفِ حق تمامی آفرینش را یکسان بیند۔
 از چشمان او زلالِ خیر تراود۔
 عارفِ حق از بستگی با آزاد است۔
 او پیوستہ بر مسلکِ راستی استوار است۔
 عارفِ حق روزی معرفت خورد۔
 نانک بگوید او پیوستہ بر ذاتِ برترین تفکر نماید۔

برہم گیانی ایک اُوپر آس

عارفِ حق امید بر خدای یگانہ متمرکز کند۔
 عارفِ حق روحاً لافانی است۔
 عارفِ حق بہ مسکن سلوک نماید۔
 او ہمیشہ مستعد باشد کہ نسبت بہ ہمکنان خیر کوشی کند۔
 عارفِ حق از بستگی ہای دنیوی فارغ باشد۔
 باوجود این او ضبط نفس دارد۔
 ہرچہ ازدستش بر آید نیک است۔
 حیا تش در واقع برومند است۔
 بہ فیض عارفِ حق ہمگان آزادی روحانی یابند۔
 جملہ عالمیان عارفِ حق را ستاینند۔

برہم گیانی کے ایک رنگ

عارف حق بہ اطمینانِ کامل استوار باشد۔
 او ہمہ وقت پیادِ خدایِ یگانہ مستغرق باشد۔
 نامِ خدایِ یگانہ نکلیہ ای عارفِ حق است۔
 نامِ خدایِ یگانہ خانہ و خانوادہ عارفِ حق است۔
 عارفِ حق ہمہ وقت مواظب باشد۔
 عارفِ حق خودی ترک کند۔
 دلِ عارفِ حق ہموارہ شادمان است۔
 در خانہ ای عارفِ حق دائماً شادمانی است۔
 عارفِ حق بہ امن و سکون اوقات بسربرد۔
 ناکِ بگوید عارفِ حق مردنی نہ کند۔

برہم گیانی برہم کا بتیا

عارفِ حق معرفت بہ واحد المطلق دارد۔
 او عشق و ارادت بر خدایِ یکتا متمرکز کند۔
 عارفِ حق از ہرگونہ اضطراب بالا تر است۔
 افکارش پاک باشد۔
 عارفِ حق آن باشد کہ خدا او را بدین مقام رساند۔
 عارفِ حق بلند پایہ باشد۔
 او کہ بخت بلند دارد از دیدارِ عارفِ حق شاد کام گردد۔
 باید کہ بر عارفِ حق فدا شویم۔
 عارفِ حق را فرشتگان جویند۔
 ناکِ بگوید عارفِ حق خود خدا است۔

برهم گیانی کی قیمت ناه

ارزش عارف حق را نمی توان سنجید-
 تمامی آگاهی در دلش مظهر است-
 هیچ کس از راز عارف آگاه نه باشد-
 باید که حضور عارف حق سر تسلیم خم کنیم
 در ستایش عارف حق نیم کلمه هم ادا نتوان کرد-
 او صاحب همگان است-
 کسی از حد بزرگی عارف حق حالی نباشد-
 فقط عارف حق کیفیت عارف حق بدانند-
 حد و پایان عارف حق را تعیین نتوان کرد-
 نانک گوید پیش عارف حق دامن کورنش باید کرد-

برهم گیانی سمه سرشت کا کرتا

عارف حق سازنده ای همه عالم است-
 عارف حق که همیشه زنده بخت باشد نمیرد-
 عارف حق در باب راستی و در ستیگری و دستور حیات راه نمائی کند-
 عارف حق کامل الصفات است او امور عالم را مرتب کند-
 عارف حق یاور بیکسان است-
 عارف حق غمگسار همگان است-
 عارف حق خود همه عالم است-
 عارف حق با ذات بیچون یکی دانسته شود-
 فقط عارف حق است که مقام عارف حق را شناسد-
 نانک گوید عارف حق بر همه لگان بخشایش گراست-

IX

شعرِ مقدماتی

اُر دھارے جو انتر نام سرب مے پیکھے بھگوان
نمکھ نمکھ ٹھا کر نمسکارے نانک اوہ اپس سگل نثارے

آن کس کہ بر نام دل بستگی دارد ودر جملہ موجودات جلوہ ای ذات خدا
بیندو ہر نفس خدا را پرستد راہب پاک است۔
نانک گوید او ہمگان را آزادی روحانی بخشند۔

متهیانای رسنا پرس

واقعاً راهب پاک آن باشد که زبان را به دروغ مس نه کند-
برای دیدار خدای بی چون او جوش عشق در دل دارد-
او به جمال زنان دیگران چشم نیندازد-
او به صدق و خلوص خدمت پاکان طریق کند-
گوش او بدگویی دیگران نه شنود-
او خود را بدتر از همکنان داند-
به فیض مرشد او خود را از بدی غیر ملوث دارد-
او روان خویش را از خواهش های مجتدل پاک دارد-
او بر حواس تسلط دارد و از عیوب پنج گانه آزاد باشد-
نانک بگوید میان میلیون ها فقط یک نفر این چنین پارسای پاک باشد-

بیسنو سو جس اویر سو پرسن

او است پارسای پاک که خوشنودی خدا حاصل کرده است-
این گونه "بیسنو" خود را از دنیا داری برکنار دارد-
او کوشش خود صادقانه اجرا کند و به هیچ شمره توقع ندارد-
این چنین "بیسنو" بر کیش پاک گام زن است
او برای ریاضت شاقه هیچ اجر نمی خواهد-
او به صدق ارادت حمد خدا می سراید-
او به جان و دل در یاد خدا مستغرق باشد-
او بر همکنان مهربان باشد-

او خود ورد نام کند و از دیگران (ورد نام) کناند-
نانک بگوید این چنین مخلص پاک به برترین مقام می رسد-

بگلوتی بگلوت بگلوت کا رنگ

او کہ بہ صدق و خلوص بر جادو ای مہر و ابروت گام زن است بہ عشق خدا اہمیت خصوصی دہد۔
 او از صحبت بدال کنارہ بجوئی کند۔
 او مہومات را از دل دور اندازد۔
 او خدای مطلق را می پرستد کہ در ہمہ موجودات نور ذاتش حاضر است۔
 در صحبت نیکان طریق او لوح عصیان را دور اندازد۔
 اوراک این چنین سالک مخلص بلند است۔
 او ہمہ وقت در خدمت خدا منہک است۔
 او جان و تن را بہ عشق خدا وقف کند۔
 او تماماً تسلیم خدا شود۔
 این چنین سالک بہ برترین مقام رسد۔

سو پنڈت جو من پد بودھے

آن کس است عالم دین کہ قلب خود را تربیت کند۔
 از روی جان او خواستار نام باشد۔
 او زلال نام پاک نوشد۔
 از اندرز آن چنان عالم دین اہل جہان بطور روحانی زیند۔
 او است عالم دین کہ ہموارہ بہ توصیف خدا منہک باشد۔
 او از سلسلہ ای زاد و مرگ رہائی یابد۔
 او در کتب مقدسہ ریشہ ای حقیقت را در یابد۔
 او داند کہ در آشکار و نہاں ربط خصوصی باشد۔
 او بہ چہار فرقہ بدون استثنای تعلیم دہد۔
 نانک بگوید آن چنان عالم سزاوار احترام است۔

بیچ مَتر سَرَب کو گیان

او اصول اساسی فہماند کہ رمز عبادت ہمگان درک کنند۔
 از میانِ چہار فرقہ ہر کہ خواہد می تواند تمرین ورد کند۔
 ہر آنکہ بہ ورد نام مشغولی و رزد رستگاری یابد۔
 سعادت مند است آن کس کہ بہ صحبت پاکان توفیق این عمل یابد۔
 آن کس کہ او را خدا نوازد بہ ورد نام پردازد۔
 او بہ فیض نام حیوانات و اجنہ و احقان و وحوش را بہ آزادی رساند۔
 نام خدا واری مفید است کہ جملہ علت ہا را رفع کند۔
 نام خدا مایہ ای سلامت و شادمانی است۔
 نانک گویہ با بیچ رسم نمایش نام حاصل نہ شود۔
 فقط آن کس بہ این سعادت بہرہ مند گردد کہ بخشش ازلی برای او مقدر کردہ باشد۔

جس کے من پاد برہم کا نواس

در دلی ہر کہ خدا منزل کردہ است۔
 می توان گفت کہ او واقعاً بندہ ای خدا است۔
 فقط او است کہ خدا را ہر جا حاضر درک کند۔
 او بہ عجز و نیا ز کامل این توفیق حاصل کند۔
 او یقین کامل دارد کہ خدا ہر وقت نزدیک است۔
 این چنین سالک بہ پیش گاہ خدا مقبول گردد۔
 خدا بر بندہ ای خویش رحمت کند۔
 بر او جملہ اسرار معرفت آشکار شود۔
 او با ہمگان زندگی کند ولی باطناً با بیچ کس دل بستگی ندارد۔
 نانک گویہ او واقعاً بندہ ای خدا است۔

پرہیز کی آگیا آتم ہتاوے

آن کس کہ تکم خدا را بجان و دل عزیز دارد

او در ہمین زندگی آزادی روحانی یابد۔

برای او شادی و رنج یک جور است۔

او ہمہ وقت شادمان است و گاہی اندوہ بکین نہ باشد۔

بہ چشمش زر و خاک یکسان است۔

او در میان زلال و زہر فرق گذاری نمی کند۔

او احترام و اہانت را یکسان پذیرد۔

او شاہ و گدا را یکسان شمارد۔

برای او ہرچہ از خدا رسد مناسب ترین است۔

ناکب بگوید این چنین کس در ہمین زندگی آزادی روحانی یابد۔

پار برہم کے سگلے ٹھاؤ

ہمہ جا با از خدا است۔

بر حسب خانہ ای کہ خدا کسی را در آن دارد نامش معروف گردد۔

خدا قادر مطلق است کہ ہرچہ خواہد کند و از دیگران کناند۔

ہرچہ او پسندد فوراً وقوع پذیرد۔

ذات احد بہ صورت امواج بی پایان در عالم آفرینش جلوہ نما است

کردہ ہای خدا برون از شمار است

بر حسب فہم و ادراک کہ خدا کسی را عطا کند قلبش نورانی شود۔

خدا کہ آفریدگار است ابدی و لافانی است۔

او ہموارہ و جاودان بخشایش گر است۔

ناکب بگوید آناکہ بر نامش تفکر کنند خوشحال باشند۔

X

شعرِ مقدماتی

اُسنتِ کرہ اُنیک بجن اُمت نہ پار اوار
نانک رچنا پر بھہ رچی بہہ پدھہ اِنک پرکار

اشخاصِ بی شمار حمد خدا کنند۔ عظمت او را حد و نہایت نیست۔
نانک بگوید در آفرینش کہ خدا برپا کرده است اشکال و انواع گوناگون است۔

هشت بند

1

کئی کوٹ ہوئے پو جاری

میلیون ہا در عبادتِ خدا مشغول باشند۔

میلیون ہا مراسمِ شرعی بہ عمل آورند۔

میلیون ہا بر مقاماتِ مقدسہ بود باش گزینند۔

میلیون ہا ترک خانہ داری کردہ در ویرانہ ہا گردند۔

میلیون ہا کتبِ مقدسہ را شنوند۔

میلیون ہا بہ سختی ریاضت بسر برند۔

میلیون ہا در مراقبہ مشغولی ورزند۔

در میلیون ہا کس شاعران باشند کہ بواسطہ شعر توصیف یزدان می کنند۔

میلیون ہا بواسطہ اسامی نو اندیشہ بر او متمرکز کنند۔

نانک گوید عظمتِ او ماورای ادراک و تعقل است۔

2

کئی کوٹ بھئے اہمائی

میلیون ہا متکبر بودند۔

میلیون ہا جاہل و کور باطن بودند۔

میلیون ہا خسیس و سخت دل باشند۔

میلیون ہا خشک دماغ و خشک پی باشند۔

میلیون ہا مال و ملک دیگران غصب کنند۔

میلیون ہا دیگران را رسوا کنند۔

میلیون ہا در ثروت اندوزی مصروف باشند۔

میلیون ہا برای حصولِ مقصد در ممالک بعید سرگردان شوند۔

بشر بہ ہماں کار پردازد کہ خدا برای او مقرر کردہ است۔

نانک گوید آفرید گار خود اطوارِ آفریدگان داند۔

کئی کوٹ سیدہ جتی جوگی

میلیون ہا پارسا و راہب و مرتاض مسعد کہ برای حصول کمال کوشند۔
 میلیون ہا راجہ مسعد کہ در لذاتِ شہوت رانی منہک باشند۔
 خدا میلیون ہا پرندہ و خزندہ خلق کردہ است۔
 او میلیون ہا سنگ و میلیون ہا شجر آفریدہ است۔
 او میلیون ہا باد و آب و آتش ایجاد کردہ است۔
 او میلیون ہا کشور و خطہ زمینی ایجاد کردہ است۔
 او میلیون ہا مہر و ماہ و اختر بوجود آوردہ است۔
 او میلیون ہا فرشتہ و جنی و شیطان خلق کردہ است۔
 تمام آفرینش بہ رشتہ ای حکمش منسلک است۔
 ہر آن کس را کہ یزدان برگزیدہ رستگاری بہ بخشند۔

کئی کوٹ راجس تانس سائک

میلیون ہا صفاتِ ثلاثہ (شہوت، ظلمت، بصیرت) را حامل باشند۔
 میلیون ہا بہ کتب مقدسہ صدقِ ارادت دارند۔
 میلیون ہا گوہر در اعماق بحر ہا مخزون است۔
 او میلیون ہا مخلوقِ گوناگون آفریدہ است۔
 میلیون ہا مدتِ دراز زندگانی کنند۔
 او میلیون ہا تل و کوہ زریں احداث کردہ است۔
 بی شمار اند ارواحِ خبیثہ۔
 او میلیون ہا شیر و پلنگ و خوک بوجود آوردہ است۔
 او بہ ہمکنارِ نزدیک است و از جملگان دور است۔
 نایک بگوید او (خدای بی چون) مقدس است۔ ہم اوست کہ در آفرینش حاضر و ناقد است۔

کئی کوٹ پاتال کے واسی

میلیون ہا در طبقاتِ زیرین ساکن باشند۔
 میلیون ہا در بہشت و دوزخ مقیم باشند۔
 میلیون ہا بوجود آئند، زندگی کنند و بمیرند۔
 میلیون ہا در زادہای مختلف می چرخند۔
 میلیون ہا بدون سعی و عمل وسایل خوش گذرانی یابند۔
 میلیون ہا در تلاشِ معاش سختی کشند۔
 میلیون ہا را خدا ثروت مند کردہ است۔
 میلیون ہا را برای دولت اندوزی مضطرب کردہ است۔
 ہر یک را آنچنان دارد کہ خدا خواہد۔
 نانک بگوید خدا قدرتِ مطلقہ در دستِ خویش دارد۔

کئی کوٹ بھئے پیراگی

میلیون ہا دنیا را ترک کردہ اند۔
 ایشان بہ صدق و خلوص خود را بہ وردِ نام وقف کردہ اند۔
 میلیون ہا در تلاشِ حق مشغول باشند۔
 ایشان درونِ دلِ نورِ حق یابند۔
 میلیون ہا آرزو مند بہ دیدارِ خدا باشند۔
 ایشان بہ وصلِ خدای ابدی نایل شوند۔
 میلیون ہا بہ صحبتِ نیکان خواستار باشند۔
 ایشان بہ یادِ واحدِ المطلق سرور یابند۔
 فرخندہ بخت آن کسی کہ او را خدا پسندد۔
 نانک بگوید دائماً او قابلِ مبارک است۔

کئی کوٹ کھائی اُر کھنڈ

در فضای بیکراں میلیون ہا ناحیہ و سرچشمہ تظاہر است۔
 میلیون ہا زمین و آسمان موجود است۔
 میلیون ہا گونه مخلوقات ظاہر شدہ اند۔
 عمل تکوین چندیں بار تکرار شدہ است۔
 عالم نمود بار ہا منبسط شود۔
 اما خدای مطلق بہ شان یکتائی ہموارہ قائم و دائم است۔
 میلیون ہا مخلوق بہ انواع مختلفہ ہست شدہ
 ولی جملہ موجودات از او درمی آید و در او محو شوند۔
 بیچ کس نداند کہ عظمت حق را نہایت چیست۔
 ذات خدا حقیقت مطلق است۔

کئی کوٹ پار برہم کے داس

میلیون ہا بہ صدق و نیاز قرب حق طلبند۔
 دل ہای شاں درخشان شود۔
 میلیون ہا از اسرار حقیقت آگاہ باشند۔
 ایشان ہر جا جلوہ حق می نگرند۔
 میلیون ہا زلالی ورد نام پاک نوشند۔
 ایشان حیات جاودانی یابند۔
 میلیون ہا بہ توصیف یزدان مشغول باشند۔
 ایشان از سعادت بہرہ ور شوند۔
 خدا بہ لطف و کرم ارادت مندان خویش را یاد دارد۔
 نانک گوید ایشان مقبولان خدا باشند۔

XI

شعر مقدماتی

کرن کارن پر بھہ ایک ہے دوسری تابی کوئے
ناک تس بلہارنے جل تھل مہیل سوئے

علت علت ہافظہ خدای مطلق است۔ غیر او دیگری موجود نیست۔
اور در خشک و تر و در فضای زمین و آسمان حاضر و موجود است۔

کرن کر اون کرنے جوگ

سبب سبب ہا اوست کہ بہ اتمام ہر کار قادر است۔

ہرچہ اور پسند و همان واقع شود۔

عظمت و قدرت اور احد و نہایت نیست۔

او بہ یک لحظہ کائنات را ہست کند و معدوم سازد۔

حکمش پناہ گاہ موجودات است۔ ولی او خود بذات خود قائم است۔

بہ حکمش تمامت آفرینش آشکار شود و بہ حکمش ناپدید شود۔

روش نیک و بد بہ حکمش انحصار دارد۔

حکمش در جملہ مظاہر و احوال عمل پیرا است۔

قدرت خویش را او بہ کار اندازد و خود مشاہدہ کند۔

نانک بگوید او در ہمکنان درخشان است۔

پریمہ بھاوے مانکھ گت پاوے

چون منظور خدا باشد بشر رستگاری باید۔

چون منظور خدا باشد سنگ شناور شود۔

چون منظور خدا باشد بدون دم زدن حیات بجا ماند۔

چون منظور خدا باشد بشر صفات الہی راستاید۔

چون منظور خدا باشد عاصی افتادہ آمرزش یابد۔

او (خدای یگانہ) برہمہ کار ہا و تدبیر ہا مختار مطلق است۔

خدا و نگار دنیا و آخرت را در اختیار خود دارد۔

اور نمائش را ادارہ کند و بازی کند و شاذ شود۔

ہرچہ خدا خواہد بشر همان کند۔

نانک بگوید غیر او چچ کدام نظر نہ آید۔

لہہ مانگھ تے کیا ہوئے آوے

از دست بشر چہ بر آید۔

او ہماں کند کہ خدا وند مقدر کرده است۔

اگر چارہ کار بدست بشر باشد او ہمہ چیز ہارا بتصرف درآورد۔

ہر چہ خدا خواهد ہماں شود۔

از نادانی است کہ بشر بہ شہوات منہمک باشد۔

اگر او عقل سلیم می داشت از گناہان دوری می جست۔

اور در فریب بی خبری بہ اطراف مختلفہ تگ و تاز کند۔

در یک لحظہ پندارش پہنای گیتی را طی کند۔

بر او کہ خدا رحمت کند عشق و رادت عطا کند۔

نانک بگوید او بہ دوام ورد مشغولی ورزد۔

کھن مہ پنچ کیٹ کوراج

خداوند مسکین نواز است۔

او تواند کہ کرم حقیر (بشر عاجز و بی مایہ) را بہ مرتبہ شاهی رساند۔

آن کس کہ گمنام است

بہ فضل خدا او در یک لمحہ شہرت جہانی حاصل کند۔

او کہ مورد نوازش یزدان بود

نامہ اعمالش منسوخ شود۔

ہمہ اجسام و ارواح ازوست۔

حق مطلق در ہمہ دل ہادر خشان است۔

عالم خلق را او خود وضع کردہ است۔

نانک بگوید آن کس کہ شان عظمت حق می بیند بہ طریق راستین می زید۔

اس کا بل نائی اس ہاتھ

بدست بشر ہیچ قوت نیست۔
 خداند مطلق اصل و سرچشمہ کارہا است۔
 مخلوق بیچارہ فقط فرماں بردار است۔
 ہرچہ خدا خواہد ہماں شود۔
 آدم گاہی بلند باشد و گاہی پست شود۔
 بعضی اوقات او محزون است و بعضی اوقات او مسرور است۔
 بعضی اوقات او حریفان را نکوہش کند و بعضی اوقات دیگران را مدح و ثنا کند۔
 گاہی فکرش فلک پرداز می کند و گاہ بہ درک اسفل سرازیر شود۔
 گاہ سالک بہ و جدان لطیف در اسرار الہی تفکر کند۔
 ناک بگوید خداوند یکتا خودش اور اسعادت و صل بخشد۔

کیہوزرت کرئے بہہ بھات

گاہ او صدگونہ پاکوبی کند۔
 گاہ اہروز و شب در خواب گراں است۔
 گاہ او در جوش غضب بولناک است۔
 گاہ او بہ انکسار خاک پای ہمکناں است۔
 گاہ او بادشاہ کبیر باشد۔
 گاہ او فقیر بی نواست کہ بہ گدیہ گری خانہ بخانہ گردد۔
 گاہ او بہ نظر دیگران رسوا و خوار مایہ باشد۔
 گاہ اور در میان مردمان نیک نام و گراں مایہ باشد۔
 در جملہ حالات چنان کہ خدا دارد بشر ہماں طور زندگی کند۔
 نانا کہ بگوید ایں حقیقت بہ فضل یزدانی ابلاغ شود۔

کہو ہوے پنڈت کرے بکھان

گاہ بشر بطور عالم و حکیم بر مسائل اہم سخن رانی کند۔

گاہ بطور زاہد خاموش بہ مراقبہ نشیند۔

گاہ بر مقامات مقدسہ غسل کند۔

گاہ درباب تنویر باطن سخن گوید۔

گاہ بطور کرم و فیل تتاخ کند۔

بشر در مازہای مختلفہ سرگرداں شود۔

بشر ہمہ وقت چوں نمایش گراند از بو قلموں نمودار کند۔

چنانکہ خدا خواہد اور ارقصاند۔

ہر چہ خدا خواہد ہماں واقع شود۔

ماسواکی خدای واحد غیر ہی موجود نیست۔

کہو سادہ سنگت لبھ پاؤے

گاہ اودر محفل درویشان شرکت کند۔

از آنجا او تہی تو باز ناید۔

دلش از عرفان درخشاں شود۔

او بہ مقام مستقل جای گزین شود۔

آن گاہ جسم و دل بہ عشق نام پاک سیراب شود۔

او پیوستہ بہ یاد حق مستغرق باشد۔

چنانکہ آب بہ آب مخلوط شود

ہماں طور روح فردی در نور یزدانی محو شود۔

گردش تتاخ معدوم گردد و آرامش باطن حاصل شود۔

ناتک بگوید باید کہ بر خدای بخشندہ فدا شویم۔

XII

شعر مقدماتی

سکھی بے مسکینیا آپ نوار تلے
بڈے بڈے اینکار یا نانک گرب گلے

مسکینیاں کہ خودی را بہ قید ضبط در آورده اند بہ راحت زندگانی کنند۔
نانک بگوید متکبران سرکش از کبر و غرور معدوم شوند۔

جس کے انتر راج ابھمان

آن کس کہ در دل غرور پادشاهی دارد
سگ است کہ در دوزخ اگلندہ شود
آن کس کہ بہ حسن و جمال خویش نازد
کرم حقیر گردد کہ در لای گندیدہ لوکد
آن کس کہ خود را نکوکار پندارد
در زادهای متعدد سرگرداں بماند و در گردش تناج چرخد
آن کس کہ بر اموال و املاک نازان است
احق و کور باطن و جاہل است
آن کس کہ بہ فضل خدا عاجزی اختیار کند
در دنیا رستگاری یابد و در آخرت بہ سعادت برخوردار گردد۔

دھونتا ہوئے کر گر باوے

خداوند نعمت بر فراوانی ثروت ناز کند
ولی در سفر آخرت ادبشیزی باخود نبرد۔
افواج بی شمار کہ برای نظریاتی و کشور کشائی منظم کردہ شوند
در یک طرفۃ العین فنا شوند۔
آن کس کہ خود را زور مند ترین پندارد
در یک لمحہ ای مختصر نابود شود۔
آں کس کہ سرشار غرور است و دیگران را بہ خاطر نیند
عاقبت الامر ذلیل و خوار گردد۔
ناک بگوید آن کس کہ بہ فیض مرشد منی را محو کند
بدرگاہ حق متعال مقبول شود۔

کوٹ کرم کرے ہو دھارے
 آن کس کہ بہ ناز و نخوت کارہای نیکو کند (بجای اجر و ثواب سزای خستگی یابد
 زیرا کہ این چنین نکوکاری ظاہری بی سود است۔
 آن کس کہ برزہد و ریاضت فقر کند
 در زادہای مختلف میان بہشت و دوزخ سرگرداں بماند۔
 آن کس کہ سعی فراوان کند
 ولی دلش از رقت و گداز برکنار است بدرگاہ حق نہ رسد۔
 آن کس کہ خود را نیکو کار پندارد
 از روح نیکی دو راست۔
 آن کس کہ خود را خاک پای ہمگاں داند
 نانک بگوید روحش پاکیزہ است و ادبہ خصلت نیکو در عالم مشہور گر دد۔

جب لگ جانے مجھ تے کچھ ہوئے
 تا کسی اندیشہ کہ کاری تواند کرد
 او ہیچ سکون نیا بد۔
 تا کسی یقین دارد کہ بر کردار و عمل قادر است
 اور در سلسلہ زاد و مرگ گرفتار ماند۔
 تا بشر اندیشد کہ فلان کس دوست است و فلان کس دشمن است
 قلبش از آسودگی بی نصیب خواہد ماند۔
 تا کسی در حرص و ہوا مستغرق باشد
 در یوم حساب واجب التعزیر باشد۔
 بہ فضل خدا بستی ہا شکستہ شود۔
 نانک بگوید بہ فیض مرشد آزادی از خودی میسر شود۔

سہس کٹھے لکھہ کواٹھہ دھاؤے

چون کسی یک ہزار یابد ہنگاپوی کند کہ یک لک بدست آرد۔
 دلش اطمینان نہ یابد۔ او پیوستہ می کوشد کہ دولت اندوزد۔
 آن کس کہ صدگونہ عیش و عشرت کند ہیچ آسودگی نہ یابد۔
 عاقبت الامرا و ذلیل و خوار گردد۔
 بدون قناعت سیری نپا شد۔

جملہ آثار مادی مانند نیرنگ خواب بی اصل است۔
 آن کس کہ بہ نام خدا مشغولی و رزد سکون کامل یابد۔
 او کہ بخت بلند دارد بہ این مقام ارتقا کند۔
 حق یگانہ کر دگار مطلق است۔
 نانک بگوید پیوستہ ذکر حق کبید۔

کرن کراؤن کرنے ہار

حق یگانہ کردگار مطلق و قادر محض است۔
 اندیشہ انسانی بہ کنہ ذاتش نمی رسد۔
 او ہرچہ کرده است بہ رضای خود کرده است۔
 خداوند مطلق و متعال بر ہر چیز توانا است۔
 ہرچہ او خواہد ہماں واقع شود۔
 او از ہمہ دور است و باہمہ متصل است۔
 او ہرشی را می بیند و از ہر یک را می فہمد و مرتبہ ای ہر یک را بہ حکمت معین کند۔
 او فی حد ذاتہ واحد است و او در ظہور صفات متعدد است۔
 او نمی میرد و فنا نمی شود۔ او بوجود نمی آید و گاہی نا موجود نمی شود۔
 نانک بگوید حق یگانہ ابدی و جاوید است۔

آپ اپنیے سکھے آپ

او خود پندی گوید۔ ہم اوست کہ آل را می فہمد۔

اوست کہ ہمہ عالم را از خود آفریدہ است۔

او خود را در مراتب کثرت منہط کردہ است

ہمہ از وست۔ او کرد گار مطلق است۔

ماسو ای حق پچ مو جود نیت۔

واحد المطلق ہر جاہست۔

اوست کنندہ پتون کہ کارہای نادرا جرا کند۔

اوست کہ آثار شکفت را برنگ ہای بی شمار نمایاں کند۔

اور درون ہمہ دل ہا مستقر است و ہمہ دل ہادر او متمرکز ہستند

نانک بگوید عظمت حق و رای شرح و بیان است۔

سنتِ سنتِ پرہمہ سوای

خدا و ندیگانہ حق است حق است حق است۔

این راز لطیف آن کس بیان کند کہ از مرشد فیض یافتہ است۔

ہرچہ اور کردہ است راست است راست است راست است۔

در ہزاراں ہزار افراویکی باشد کہ این رمز را بداند۔

جمال حق خوب است خوب است خوب است۔

جاذب ترین است و غیر محدود است و لا ثانی است۔

کلام حق پاک است پاک است پاک است۔

از روی عقیدت آن را بگوش جاں باید شنید۔

آن کس کہ بہ صدق ارادت ورد نام حق کند

نانک بگوید روحش پاکیزہ و روشن شود۔

XIII

شعر مقدماتی

سنت سرن جو جن پرے سو جن ادھرن ہار
سنت کی ننڈا نا نکا بہر بہر اوتار

ہر کہ بدر ویشاں پنا ہندہ شودر سنگاری یابد۔
نانک گوید ہر کہ مذمت در ویشاں کند در سلسلہ زادہای مکرر گرفتار ماند۔

سنت کے دو کھن آرجا گھٹے

ہر کہ مذمت درویشاں کند عمر او کا ہش پذیرد۔
 ہر کہ مذمت درویشاں کند از تعذیب ملک الموت رہائی نہ یابد۔
 ہر کہ مذمت درویشاں کند از سکون و قرار بی بہرہ ماند۔
 ہر کہ مذمت درویشاں کند در قعر دوزخ آگندہ شود۔
 از مذمت درویشاں ہوش و خرد کثیف شود۔
 ہر کہ مذمت درویشاں کند از نیک نامی محروم ماند۔
 ہر کہ مردود درویشاں باشد گا ہی مقبول نہ شود۔
 آن کس کہ مذمت درویشاں کند از نشان قدمش ہر جا غلیظ و ناپاک شود۔
 نانک بگوید درویش خدا پرست اگر اظہار نوازش کند
 مذمت گوی بد قماش ہم نجات یابد۔

سنت کے دو کھن تے مکھ بھوئے

ہر کہ مذمت درویشاں کند زشت رو گردد۔
 ہر کہ مذمت درویشاں کند مانند زاغ قاقا کند۔
 ہر کہ مذمت درویشاں کند در گردش تناسخ قالب مار یابد۔
 ہر کہ مذمت درویشاں کند بہ شکل کرم حقیر تناسخ کند۔
 ہر کہ مذمت درویشاں کند در حرص و ہوا سوزد۔
 ہر کہ مذمت درویشاں کند ہمگان را فریب دہد۔
 ہر کہ مذمت درویشاں کند از شان و قاربی نصیب ماند۔
 ہر کہ مذمت درویشاں بدترین فرومایگان باشد۔
 مذمت گوی درویشاں پناہ گا ہی نیابد۔
 نانک بگوید اگر درویش حق پرست خواہد آن چنان کس ہم از رستگاری بہرہ مند گردد۔

سنت کا نندک مہات تائی

- ہر کہ مذمت درویشاں کند خطا کار بدترین است۔
- ہر کہ مذمت درویشاں کند چچ گاہ آرامش درونی نیابد۔
- ہر کہ مذمت درویشاں کند خونی ملعون است۔
- ہر کہ مذمت درویشاں کند مردود خدا است۔
- ہر کہ مذمت درویشاں کند از رتبہ بلند محروم ماند۔
- ہر کہ مذمت درویشاں کند در دمنند وزبوں حال باشد۔
- ہر کہ مذمت درویشاں کند در جملہ امراض مبتلا باشد۔
- ہر کہ مذمت درویشاں کند دائماً مجبوریز دان باشد۔
- ہر کہ مذمت درویشاں کند غریق عصیان و جنایت است۔
- نانک گوید بہ فیض التفات درویشاں مذمت گوی ہم بہ نجات نایل شود۔

سنت کا دوکھی سدا اپوت

- ہر کہ مذمت درویشاں کند خلی ناپاک است۔
- ہر کہ مذمت درویشاں کند باچچ کس دوست نباشد۔
- ہر کہ مذمت درویشاں کند اہلہ سزا یابد۔
- ہر کہ مذمت درویشاں کند ہمہ مردماں اورا ترک کنند۔
- ہر کہ مذمت درویشاں کند متکبر سرکش است۔
- ہر کہ مذمت درویشاں کند دائم بہ کردار زشت ملوث باشد۔
- ہر کہ مذمت درویشاں کند در تکرار زاد و مرگ می چرخد۔
- ہر کہ مذمت درویشاں کند از آرامش درونی دور ماند۔
- ہر کہ مذمت درویشاں کند در چچ جای سکون نیابد۔
- نانک گوید بہ فیض درویشاں مذمت گوی رذیل ہم بہ وصل حق صعود کند۔

سنت کا دوکھی ادھہ بیچتے ٹوٹے

ہر کہ مذمت درویشاں کند در میمہ راہ طلب از نارسائی خستہ شود۔
 ہر کہ مذمت درویشاں کند بہ بیچ مقصد نایل نہ شود۔
 ہر کہ مذمت درویشاں کند دشت گرد ہرزو کار باشد۔
 ہر کہ مذمت درویشاں کند از طریق راستی منحرف است۔
 ہر کہ مذمت درویشاں کند بہ باطن تہی است۔
 ہر کہ مذمت درویشاں کند لاش لاشی است۔
 ہر کہ مذمت درویشاں کند بیچ بیخ و بن ندارد۔
 ہر کہ مذمت درویشاں کند ہر تخم عمل کہ او خود کار دشر آل را او خود می خورد۔
 ہر کہ مذمت درویشاں کند بوسیلہ ای بیچ کس رستگار نہ گردد۔
 نانک بگوید اگر درویش صاحب دل بخواد او (مذمت گوی درویشاں) بہ پایہ رستگاری رسد

سنت کا دوکھی ایوبل لائے

ہر کہ مذمت درویشاں کند ہر نفس نالہ و شیون کند۔
 ہر کہ مذمت درویشاں کند مانند ماہی بی آب بیچ و تاب می خورد۔
 ہر کہ مذمت درویشاں کند گرسنہ است کہ گاہی سیر نہا شد
 بچکانکہ آتش سوزاں از ہیزم تسکین نیابد۔
 ہر کہ مذمت درویشاں کند تنہا و بی یاور است۔
 ہر کہ مذمت درویشاں کند چوں بوتہ ای خشک بی ارزش است۔
 ہر کہ مذمت درویشاں کند از حق و راستی بر کنار است۔
 ہر کہ مذمت درویشاں کند پیوستہ دروغ گوید۔
 کردار مذمت گوی از ازل متعین شدہ است۔
 نانک بگوید آنچه خدای یگانہ خواہد ہماں حادث شود۔

سنت کا دو کھی بگڑ روپ ہوے جاے

ہر کہ مذمت درویشاں کند صورتش مسخ گردد۔

ہر کہ مذمت درویشاں کند بہ درگاہ یزدان معذب شود۔

ہر کہ مذمت درویشاں کند در ضیق النفس مبتلا گردد۔

ہر کہ مذمت درویشاں کند در میان مرگ و حیات معلق باشد۔

ہر کہ مذمت درویشاں کند آرزویش بر نیاید۔

ہر کہ مذمت درویشاں کند نامرادانہ از جہاں رحلت کند۔

ہر کہ مذمت درویشاں کند آرا مش درونی نیابد۔

ہر کہ آنچہ اندیشد ہماں شود۔

آنچہ در ازل مقدر شدہ است منسوخ نخواہد شد۔

نانک بگوید خدای مطلق دانای کل است۔

سب گھٹ تس کے اوہ کری نہار

ہمہ انواع ہستی از دست۔ او کر دگار مطلق است۔

باید حضور خدا اسر تسلیم خم نکیم۔

باید شب و روز ستائش یزدان نکیم۔

باید ہر نفس بہ ورد یثدان مشغول باشیم۔

آنچہ حادث شود تماماً تہیہ کردہ اوست۔

ہر کس آن چنان گردد کہ رضای خدا باشد۔

بازی خویش را او خود نمائش گر است۔

درین باب کسی را مجال دم زدن نباشد۔

اور کہ فضل خدا برگزیند بہ ورد نام مشغولی ور زد۔

نانک بگوید این گونہ کس سعادت مند حقیقی است۔

XIV

شعر مقدماتی

تجہ سیانپ سر جہہ سمرہ ہر ہر رے
ایک آس ہر من رکھہ ناک دو کھہ بھرم بھو جائے

ای مخلصان راہ طلب زیر کی راکنار بگذاریدو بہ ورد خدا ای بزرگ و
بر تر استوار باشید۔
ناک بگوید تمامی امید خویش بر خداوند یگانہ متمرکز کنید تا رنج و وہم و
خوف منعدم گردد۔

ماکھ کی ٹیک بر تھی سبھ جان

بدانید کہ تکیہ بر احسان مردم بی سود است
زیرا کہ محسن حقیقی فقط خداوند یگانہ است۔

عطای خداوندی سیری تام بخشد
کہ بچ خواہش در دل جای نیابد۔

فقط خداوند یگانہ فنا کنندہ و حفظ کنندہ جهان و جہانیاں است۔

درین باب بدست بشر از قدرت و اختیار چیزی نیست۔

اطاعت بہ حکمش مایہ ای سکون است

اسم پاکش حرز جان خود کنید۔

نانک بگوید او کہ ہمہ وقت بہ یاد خدا مشغول باشد
از بچ دشواری مضطرب نمی شود۔

است من مہ کر نر نکار

باید کہ قلب شما واحد المطلق را ستاید۔

ہمیں طریق درست است کہ نیکو شعار باشید۔

او کہ زلال ذکر یزدان نوشد زبانش پاک شود

و باطش سکون پذیرد۔

باچشمان خویش در نظم ہستی قدرت یزدان را بہ بین۔

ہم نشینی با عارف کامل ہمہ علایق غیر مطلوب رانا بود کند۔

براہ خداوند گام زن باش۔

ہر نفس در دیزدان می کن تا ہمہ گناہان تو نیست گردد۔

نانک بگوید ہر کہ بدست ہای خویش کا ریزدان بجا آورد

و گوش جان کلامش بشنود بدرگاہ قدس گرامی باشد۔

بڈ بھاگی تے جن جگ ماہ

در جهان آن کساں سعادت مند گرامی باشند
 کہ دایم از صفات خدای یگانه می سرانید۔
 آنانکہ بر اسم پاک تفکر نمایند
 دولت مند ان حقیقی باشند۔
 آنانکہ قول و فعل و فکر خویش را بر عظمت خدا متمرکز کنند۔
 خوش حال و باسعادت باشند۔
 آنانکہ خدای یگانه را بجاء وادای کل آفرینش دانند
 اسرار دنیا و آخرت را درک کنند۔
 نانک بگوید آن کس کہ خود را قلباً با اسم ہم آہنگ کردہ است
 حقیقت ذات مطلق را دریافتہ است۔

گر پر ساد آپن آپ

باید دانست کہ چون سالک بہ فیض مرشد عارف بخود شود
 او از بند علایق نامطلوب آزاد گردد۔
 ہر کہ در مجمع درویشان حمد خدا سراید
 از جملہ علت ہا خلاصی یابد۔
 آن کس کہ شب و روز ستایش واحد المطلق کند
 باوجود مواظبت درو ظایف خانہ داری او بہ آزادی روحانی ارتقا کند۔
 آن کس کہ امید بر واحد المطلق ترمکز دہد
 کمند ملک الموت از او بریدہ شود۔
 نانک بگوید آن کس کہ بہ وصل خدا آرزومند است
 بیچ رنج بہ اوراہ نہ یابد۔

جس کو ہر پرہیز من چت آئے
 آن کسکے بہ صدق و خلوص خود را وقف یاد خدا کند درویش حقیقی است۔
 او پہچ گاہ متزلزل نمی شود و ہمیشہ در سکون است۔
 بر آن کس کہ خدا رحمت کند
 او خادم حقیقی است و او از پہچ کس نمی تدد۔
 او خداوند مطلق را چنانکہ ہست درک کند
 و دریابد کہ آفریدگار در تمامت آفرینش حاضر و نافذ است۔
 او کہ بہ طریق استمرار سعی بلیغ نماید کامگار گردد۔
 او بہ فیض مرشد سر حقیقت در بابد۔
 خدا یگانہ اصل و سرچشمہ ای جملہ موجودات است۔
 ناک بگوید ظاہر و باطن ہمہ از اوست۔

نہہ کچھ جمنے نہ کچھ مرے
 پہچ بہ وجود نیاید و بیش نا موجود نمی گردد۔
 خداوند مطلق کہ خالق و مختار کل است بازی خویش را خود نمایش گر است۔
 آشکار او نہان، پدید و ناپدید
 ہمہ محکوم رضای خداوند گار است۔
 اوست یکتا و یگانہ کہ در ہمہ موجودات حاضر و نافذ است۔
 او کائنات را بہ انواع مختلفہ آفریدہ است۔ آن را محافظت نماید و چون خواہد نابود سازد۔
 اوست ابدی و جاوید کہ گاہی نابود نمی شود۔
 اوست کہ محرک ہمہ کائنات است۔
 عظمت ایزدی فوق ادراک و تعقل است۔
 ناک بگوید اورا کہ توفیق ایزدی دستیاری کند بہ دوام ذکر می کوشد۔

جن پرہمہ جاتا سو سو بھاونت

آن کس کہ خدا را شناسد نیک نام هست۔
 بیک حرف از پند او جملہ افراد عالم آزادی روحانی یابند۔
 این گونه بندہ ای خدا ہنگام راتر فیع دہد۔
 این قبیل خادم مخلص رنج و غم را معدوم کند۔
 بہ فضل خدا او بہ مقام وصل رسد۔
 او بہ کمال ذکر از سعادت بہرہ مند شود۔
 خوش نصیب است آن کس کہ بہ فضل خدا خدمت پاکان طریق کند۔
 او کہ بہ ورد نام مشغولی ورزد سکون باطن یابد۔
 ناکم گوید اورا بلندترین باید دانست۔

جو کچھ کرے سو پرہمہ کے رنگ

او ہر چہ کند بہ عشق یزدان کند۔
 او ہمیشہ بارضای یزدانی ہم آہنگ باشد۔
 ہر چہ روی دہد
 اولین دازد کہ خدای یگانہ کردہ است۔
 ہر چہ یزدان کند برای سالک مخلص شیرین است۔
 چنانکہ ذات خدا است او درک کردہ است۔
 او یقین دارد کہ از ذات خدا وجد یافتہ است
 و در ذات خدا محو خواہد شد۔
 در صورتیکہ بندہ ای خویش را تر فیع دہد خود را او خود تر فیع دہد۔
 ناکم گوید حق و بندہ حق را یکساں بدانید۔

XV

شعر مقدماتی

سرب کلا بھر پور پریمہ برتھا جان ہار
جا کے سیرن اُدھر یے نانک تس بلہار

خداوند یکتا کہ باہمہ صفات کمالیہ متصف است دروہمہ آفریدگاں را داندر
نانک بگوید ازدوام ذکرش آزادی روحانی میسر شود۔
باید فدای او شویم۔

ہشت بند

1

ٹوٹی گانڈھن ہارگوپال

اوست پرورندہ گیتی کہ شکستگی را اصلاح کند۔
 او خود تمامی مخلوقات را پرورش دہد۔
 اوست کارسازِ عالم کہ قلبش بر حال ہمکنان فکر مند است۔
 ہچ کس از نوازش او محروم نیست۔
 ای دل من پیوستہ یادِ خدای کن۔
 اوست خدا کہ فنا نا پذیر است و واحد المطلق است۔
 برای حصول مقصد بشر نگاہ پوی کند
 ولی بدونِ فضلِ خدا کامیابی میسر نہ شود۔
 غیر حق جان ترا ہچ منع فیض نیست۔
 نانک گوید دوام ذکرِ خدا رستگاری بہ بخشد۔

2

روپ ونت ہوئے نانہی موہے

غرہ مشوکہ بہ زیبائی قدو قامت دیگران را مجذوب توانی کرد۔
 در ہر پیکرِ رعنایِ توی از جمالِ الہی تابندہ است۔
 او کہ دولت مند است چرانا ز کند۔
 ہمگی اسبابِ ثروتِ خدای یکتا مہیا کردہ است۔
 اگر کسی خواہد کہ بہ عنوانِ دلیر و شجاع شناختہ شود
 باید دانست کہ بدونِ بخششِ بزدانی اوکاری نتواند کرد۔
 آن کس کہ خود را صاحبِ جود و سخا چہ دارد
 خداوند بزرگ و برتر داند کہ او احق است۔
 ہر کہ بہ فیضِ مرشد از علتِ خودی شفا یابد
 نانک گوید او بہ صحتِ کامل بہرہ مند گردد۔

جئ مندر کو تھامے تھمن

ستون تکیہ ای محکم است کہ سقف را بر جایگاه دارد۔
 همان طور اندر ز مرشد دل را بہ آرامش رساند۔
 سنگ بر کشتی بار شدہ از دریا بگذرد
 همان طور بشر بہ برکت قدم مرشد بحر ہستی عبور کند۔
 در محیط ظلمت چراغ نور افشانی کند
 همان طور از دیدار مرشد قلب مستفید شود۔
 در صحرائی تیرگی گم شدہ ای راہ یابد۔
 ہمین طور در صحبت پاکان طریق لمعہ ای از نور یزدانی در باطن پدید شود۔
 کاش خاک پای درویشان می یافتم۔
 ای خدا این تمنای ناک را بر آر۔

من موركھہ كاہے بل لایے

ای دل غافل نالہ و شیون چرای کنی۔
 ہرچہ مقدر است البتہ خواہی یافت۔
 خدای یکتا بخشندہ ای شادی و غم است۔
 ذکر یزدان می کن و غیر یزدان را پذیرا مشو۔
 کردہ ای یزدان را سر چشمہ ای راحت بدان۔
 ای نادان در جہالت چرا سرگرداں شوی۔
 تو با خود چہ چیز با دنیا آوردی؟
 ای کرم حریص بالذات دنیا چرا چسبیدہ ای۔
 در دل ذکر نام یزدان می کن۔
 ناک بگوید ازین قرار بہ منزل حقیقی با آبروری۔

جس و کھڑ کولین تو آیا

تو برای بدست آوردن ثروت نام آمدی-
 آن در خانه ای درویشان قابل حصول است-
 خود بینی راترک کن و در عوض غرور نفس آن (نام) را خریداری کن-
 به میزان دل آن را وزن کن-
 جس خود را باربندی کن و به همراه درویشان رهسپار شو-
 دیگر همه بخیال های زهرناک راترک کن-
 این طور جمله افراد عالم ترا آفرین خوانند-
 بدرگاه قدس باسیمای درخشنده روی-
 در این چنین سوداگری کم کسی دست زند-
 نانک بر این گونه سوراگر حق فدا باد-

چرن سادھ کے دھوئے دھوئے پو

آب ازشت شوی پای درویش به نوش-
 از روی جان سر سپرده ای درویش باش-
 خاکِ قدوم درویشان بر اعضای تن بمال-
 خود را فدای درویشان کن-
 فرخند بخت کسی که اتفاق خدمت درویشان یابد-
 در صحبت درویشان ماستالیش یزداں کنیم-
 درویشان از رنج های فراواں نگهداری کنند-
 آنانکه حمد یزدان سرایند از آب حیات بهره ور شوند-
 عقیدت مندال به صدق و خلوص بر درویشان به پناه آیند-
 نانک بگوید آنان جمله راحت با بدست آرند-

مر تک کو جیوالن ہار

خداوند یکتا مردگان را حیات عطا کند
و گرسنگان را غذا دہد۔
نگاہش ہمہ نعت ہا افشانہد۔
بندگان سہم خود حسب تقدیر یابند۔
ہمہ از دوست۔ او کردگار مطلق است۔
جز ذات او دیگری نباشد و نخواہد بود۔
ای بشر شب و روز و روز نام اومی کن۔
دوام این عمل والا ترین و پاک ترین است۔
اور کہم یزدان نوازد توفیق ذکر بخشد۔
نانک بگوید حیات آن چناں کس پاک شود۔

جا کے من گور کی پر تیت

او کہ در دل ایمان کامل بہ مرشد دارد
ہمیشہ بہ ذکر یزدان مشغول باشد۔
او کہ کاملاً متوجہ بہ واحد المطلق باشد
بہ عنوان ”مرد حق“ در سہ عالم معروف گردد۔
کردارش مبنی بر حق است و او بحق زندگانی کند۔
در دلش حق است و بر زبانش حق است۔
نگاہش بینا بہ حق است و ہر جا جلوہ ای حق مشاہدہ کند۔
او بہ طور حق الیقین دانکہ در ظہور و خفا قدرت حق عمل پیر است۔
او خداوند را حق المطلق داند۔
نانک بگوید آن چناں کس بہ مقام برترین رسد و با حق می پیوندد۔

XVI

شعر مقدماتی

رُوپ نہ ریکھ نہ رنگ کچھ ترہ گُن تے برہم بھن
تہہ بھجائے نازکا جس ہووے سو پر سن

خداوند کہ بروں از صورت و خدو خال و رنگ است ماورای صفاتِ ثلثا است۔
نانک بگوید بر آنا نکہ خدا مہربان باشد عقل و ادراک بخشد۔

هشت بند

1-

انسانی پر محبت من مہ را کہ

ای بشر خدای لافانی را پیوسته یاد کن۔

حب انسانی ترک کن۔

بالا تر از او هیچ نیست۔

در هر چه هست نورش پدیدار است۔

خداوند یگانه خود دانای کل و بیننده ای احوال همگان است۔

او که در عمق و تقدس بی پایاں است در کمال علم بی مانند است۔

با وجود که خدای مطلق در هستی و قدرت خود مقدس ترین است

او رحیم و مهربان و بخشنده است۔

در دل ناک این خواهش است

که برپای درویشان حق پرست فدا شود۔

2

منساپورن سرناجوگ

خداوند خواهش های دل را بر آورد و همگان را پناه دهد۔

هر چه او مقدر کند همان شود۔

او بیک ارشاده ای چشم جهان را آفریند و ویران کند۔

هیچ کس از سر مقاصد او آگاهی ندارد۔

خداوند سعادت مطلق است۔

می شنوم در خانه او جمله نعمت ها مخزون است۔

اوست سلطان بزرگ ترین در سلاطین و جوگی بزرگ ترین در جوگیان

زاهد بزرگ ترین در زاهدان و خانه دار بی مانند در خانه داران۔

درویشان پاک باطن از ذکر حق سکون یابند۔

ناک بگوید هیچ کس نداند که ذات حق را نهایت چیست۔

جاکی لیلای کی سبتِ ناہ

شیوہ ای بازی اویایان پذیر نیست۔
 فرشتگان در جستوی کنہ ذاتِ حق کو شیدند ولی ناکام شدند۔
 پسر از پیدایش پدر چگونه بداند۔
 آنچه مامیدانیم این است کہ تملکِ آفرینش بہ رشتہ ای حکمش منسلک است۔
 آنانکہ بہ ایشان شعور صالح و دانش درست و اندیشہ راستین عطاشد
 برنام او تفکر نمایند۔

اوکہ بہ صفاتِ سہ گونه مطیع است
 بہ طور ابدی در تکرار زاد و مرگ سرگردان ماند۔
 در ہمہ احوال بلند و پست او مستقر است۔
 ناک بگوید آنان را کہ خدا نوازد این گونه ادراک یابند۔

نانا روپ نانا جاکے رنگ

اشکالِ گوناگون ظاہر و رنگ ہای بوقلمون آشکار است۔
 آثارِ نمودِ حق مختلف است وی او پیوستہ قائم بذاتِ خود است۔
 خدای یگانہ اوضاعِ مختلفہ عالم را وسعت دادہ است۔
 ذاتِش کہ فنا نشدنی است واحد و یکتا است۔
 اوبیک لحظہ شگفت ہای متعدد بجا آورد۔
 حق المطلق ہر جا موجود است۔
 او مظاہرِ مختلفہ را ترتیب دہد۔
 اہمیت خویشتن او خود می داند۔
 در ہر دل و در ہر مسکن او مقیم است۔
 ناک بگوید ہرکہ وردِ نام کند حیاتِ راستین یابد۔

نام کے دھارے سگلے جنت

ہمہ آندگان بر بنای نامش زندگانی کنند۔
 ہستی طبقات کائنات و عوالم متکلی بر نامش است۔
 نامش مدار نوشته ہای مقدس است۔
 عمل سماع تفکر و مراقبہ بہ فیض نامش استوار گردد۔
 جنت و دوزخ برنامش برقرار ماند۔
 فیض نام پاک مہ عالم رابجا دارد۔
 نام پاک تکیہ خانہ و مسکن است۔
 از شنیدن نام پاک بشر آزادی روحانی حاصل کند۔
 او کہ بہ لطف حق توفیق ورود نام یابد
 بہ برترین مقام سعادت عروج کند۔

روپ ست جاکا ست استخان

خداوند حق است و جاگاہش حق است۔
 اوست خدای برترین و ابدی کہ پر تو ذاتش ہمہ جاہا را پُر کرده است۔
 ہمہ کارہایش حق است و کلامش حق است۔
 ذاتش حق است کہ در ہمہ موجودات منتشر است۔
 عمل او حق است و تخلیق او حق است۔
 جوہر او حق است و عالم و وجود کہ او بر پا کرده است حق است۔
 ہر چہ او کند مقدس ترین است۔
 آن کہ او را خداوند ادراک درست عطا کند ہر پیشامد را نیک پندارد۔
 نام پاک خدا سرور و قرار بخشد۔
 نانک گوید این چنین ایمان کامل از مرشد حاصل شود۔

ستِ بچن سادھو اُپدیس

کلام درویشاں پندِ حقیقت آموز باشد۔
 اوکہ آن را بہ خلوصِ دل پذیرد بہ مقامِ ارجمند عروج کند۔
 اوکہ قوہ ای تمیز دارد میانِ راستی و ناراستی فرق شناسد۔
 آن چنان کس بہ وردِ نامِ مشغولی ورزد و آزادی روحانی یابد۔
 ذاتِ خدا حق است و ہرچہ او آفریدہ است حق است۔
 فقطہِ خدای یگانہ ہست کہ کیفیتِ وحدِ خویشتن را خودی داند۔
 اوست کردیگانہ کہ خالقِ کائنات است۔
 اوست مختارِ مطلق کہ بی نیاز از کنگاش است۔
 مخلوقِ نتواند کہ عظمتِ خالق را درک کند۔
 نانک بگوید آنچه رضای خدا است همان حادث شود۔

بسمِ بھئے بسماد

بر کردہ ہای خدا مارا حیرت اندر حیرت است۔
 آنانکہ رمزِ حقیقتِ شناسند سرور یابند۔
 ارادتِ مندانِ مخلص پیوستہ بہ عشقِ حق مجذوب باشند۔
 ایشان بواسطہ ای پندِ مرشد دولتِ معنوی بدست آرند۔
 ایشان استعداد دارند کہ دردِ دیگران را معدوم سازند۔
 بہ فیضِ شاہِ اہلِ جہاں آزادی روحانی یابند۔
 فرخند بخت است آن کس کہ خدمتِ درویشِ صاحبِ دل کند۔
 بہ فیضِ صحبتِ او توجہ بر واحدِ المطلق متمرکز شود۔
 او از رویِ جانِ حمدِ حق سراید۔
 نانک بگوید بہ برکتِ مرشد او اجرِ عظیم یابد۔

XVII

شعر مقدماتی

آدِ حُجِّ بَکَاوِ حُجِّ
ہے بھِ حُجِّ ناکِ ہوسِ بھِ حُجِّ

او (واحد المطلق) ازلی الحق است از آغازِ بی ابتدا حق است۔
او الان حق است و تا ابد الابد حق باشد۔

هشت بند

1

چرخ سب سب پر سن بار
 قدم خداوند پاک است- لمس کنندگان آن ها پاک هستند-
 عبادت او ابدی است- عبادت گذار ماندگار است-
 دید او پاک است و بنیده پاک است-
 نام او پاک است- پاک است کسی که بر آن تفکر کند-
 او خود پاک است- پاک است تمامت آن هاکم او اثبات کند-
 او خود نیکی است و خود است که دیگران را به نیکی مجذوب سازد-
 نطق او با حقیقت است و او خود آن را مثل حقیقت فاش کند-
 روح با حقیقت است- درون آن حمد یزدان شنیده شود-
 برای آن کس که فهم راستین دارد هر چیز نشان حقیقت دارد-
 ناکم بگوید یزدان حقیقت الحقایق است-

2

سب سب روپ رده جن مانیا
 آن کس که به تمامی دل باور کند که یزدان حقیقت مطلق است
 او یزدان را به عنوان علت منفرد شناسد-
 آن کس که درون دل اعتقاد به ذات خدا دارد
 بر او جوهر تمام معرفت مکشوف شود-
 این گونه سالک از قید خوف رهایی یابد-
 او به طور حق الیقین دانند که از ذات حق وجود یافته است و عاقبت الامر بدان خواهد پیوست-
 چون جوهر با جوهر مخلوط گردد
 یکی را از دیگری جدا نتوان کرد-
 بنا بر فهم راستین توان دانست
 که بدین ترتیب روح فردی با آفریدگار یکی شود-

ٹھاکر کاسیوک آگیا کاری

خدمت گار یزدان جادہ تسلیم و نیاز اختیار کند۔

او ہمیشہ پرستندگی خداوند بجا آورد۔

خدمت گار یزدان خلوص عقیدت درون دل دارد۔

معمول حیاتش پاک است۔

او احساس دارد کہ خداوند ہمیشہ باو است۔

او با نام عشق دارد۔

او باور کند کہ خداوند نوازندہ است

و آبروی او را محافظت خواهد کرد۔

بر آئینس کہ خدا مہربان است بہ خدمت گری پروازد۔

نانک بگوید او ہر دم یاد یزدان می کند۔

اپنے بجن کا پردہ ڈھا کے

خداوند لغزش ہای خادم خویش را پوشاند۔

او آبروی خادم خویش را محافظت کند۔

او خادم خویش را سرافرازی عطا کند۔

بہ فضل یزدان خادم برنام تفکر نماید۔

او خود آبروی خادم خویش را محافظت کند۔

کسی نیست کہ حد و نہایت عظمت یزدان بداند۔

ہیچ کس با خدمت گار یزدان ہم چشتی نتواند کرد۔

او بالاتر از بالاتریناں است۔

آن کسی کہ خدا او را ذوق خدمت گری بخشد

در ہمہ اکناف عالم مشہور شود۔

نیکی گیری به کل راکه
 اگر خداوند به فضل و کرم مور ناتواں را قوت دهد
 آن کرمک حقیر میلیون لشکر رانیست تواند کرد-
 هر آن کس راکه خداوند از حیات محروم نه کند
 خداوند او را به فضل خویش محفوظ دارد-
 بشر برای سلامت خویش کوشش های گوناگون کند
 ولی درین زمینه تمامت عملیت اذبی شمراند-
 هیچ کس بر موت و حیات قادر نیست-
 خداوندگار مطلق محافظت کننده جمله مخلوقات است-
 ای انسان این تشویش چرا ؟
 ناک بگوید خداوندگار مطلق را یادی کن-

بار بار بار پر بخت چسب
 همیشه مکرر در مکرر خدای یگانه را یاد کن-
 آب حیات است نام- این را نوش کن تا جسم و دل سیراب شود-
 آن کس که به فیض مرشد گوهر نام بدست آورد
 چشمان او چیزی دیگر نمی بیند-
 برای سالک مخلص نام پردازان ثروت و حسن و سکون است-
 او به ورد نام سکون یابد- نام برای او رفیق جانی است-
 آنکه به ورد نام مستغرق باشند
 ایشان تماماً در نام مجذوب باشند-
 ایشان هر لحظه ای حیات در تجوید نام بسر برند-
 برای سال این معمول دائمی است-

بوله جس چيادڻ رات

اي زبان شب و روز ستايش خدا وندگار اداڪن۔
 اين عطيه اي مخصوص است كه خدا به سالڪ مخلص بخشند۔
 آنانكه به صدق و خلوص تحميد يزدان مي كنند
 ايشان هميشه در ياد يزدان منبهك باشند۔
 ايشان دانند آنچه واقع شد و آنچه واقع خواهد شد۔
 ايشان در همه رويداها حكم يزدان مي شناسند۔
 به توصيف يزدان من چه گوئيم۔
 از صفات بي پايان او كي هم چنان كه بايد نمي دانم۔
 آنانكه شب و روز در حضوري خدا بسر برند
 نانك بگويد فقط ايشان را آدم كامل مي توان گفت۔

من ميرے تن کی اوٹ ليہے

اي دل من به اين چنين سالڪ مخلص پناهنده شو۔
 جسم و دل به او قربان كن۔
 آن كس كه خدای خود را دريافته است۔
 او فياض است و بخشنده همه چيزها است۔
 در نتيجه اي خدمت او آرامش دروني حاصل شود۔
 از ديدار او جمله گناها ناپود شود۔
 زيركي را كنار بگورار۔
 خود را تماماً وقف خدمت او كن۔
 از تڪرار زود مرگ خلاص شوي۔
 نانك بگويد اظهار تعظيم به او كن تا نجات يابي۔

XVIII

شعرمقدماتی

سِتِ پُرکھُ جنِ چانیا ست گرتس کا ناؤ
تس کے سنگ سیکھ اُدھرے ناک ہر گن گاؤ

آئکس کہ خداوند مطلق رادرک کند مرشد صادق نامیدہ شود۔
در صحبتِ او از حمدِ سرائی خدا مرید بہ آزادی روحانی ارتقا کند۔

هشت بند

1

سَبِّ گُز سِکھ کی کری پرتپال

مرشد مرید خویش را مواظبت کند۔
 بر مرید خویش مرشد ہمیشہ مہربان است۔
 مرشد کنج اندیشی مرید را نابود کند۔
 بنا بر ارشاد مرشد مرید بہ ورد نام پردازد۔
 مرشد بستگی ہای مرید را قطع کند۔
 مرید عقیدت مند از جادہ ہای بد اجتناب کند۔
 مرید با اخلاص را مرشد دولت نام بخشد۔
 پیر و مرشد فرخندہ بخت است۔
 مرشد پیرو خویش را درد دنیا و آخرت بلند کند۔
 نانک بگوید مرشد صادق بہ تمامی دل مرید مخلص را نوازد۔

2

گرو کے گروہ سیوک جو رہے

چون مرید در خانہ ای مرشد سکونت اختیار کند
 باید او بہ صدق و خلوص ارشاد مرشد بجا آورد۔
 او بہ پیچ وجہ خو، نمائی نہ کند۔
 و ہمیشہ بہ یاد خدا مشغول باشد۔
 باید کہ مرید خود را کاملًا تسلیم مرشد کند۔
 او در مقصد خود کامیاب خواهد شد۔
 آن گونه مرید کہ بدون پیچ خود غرضی خدمت ادا کند
 یقیناً نایل بہ مراد گردد۔
 بر آن کس کہ خدا رحمت کند
 از ارشاد مرشد برخوردار شود۔

میں بسوے گر کاٹن مانے
 چون مرید از صدق عقیدت رضایت مرشد تحصیل کند
 او از سر ذات خدا آگاہی یابد۔
 اوست مرشد صادق کہ ہمیشہ در نام منہک است۔
 من خود را بارہا براو قرباں کنم۔
 آن چنان مرشد تقویٰ ہائی روحانی بخشد۔
 او شب و روز در یاد خدا محو است۔
 او در خدا است و خدا در او است۔
 ذات خدا واحد است و این ہیچ شک نیست۔
 بہ ہزار حیلہ و تدبیر آن چنان مرشد قابل حصول نیست۔
 ناک بگوید اگر بخت بلند دستیاری کند پیوستگی بہ او میسر شود۔

سہل در سن میکھت پنت
 دیدار مرشد شمر بخش است دِل را پاک کند۔
 لمس قدمش جملہ عیوب اخلاق را بود کند۔
 در صحبت او بشر ستایش خدا کند۔
 بموجب آن مرید بدرگاہ خدا بار یابد۔
 کلام او برای گوش ہا موجب اطمینان است۔
 از کلماتش دِل تسکین پذیرد و روح آرامش یابد۔
 او کہ مرشد کامل است ارشادش ماندگار است۔
 او بہ یک نگاہ جانفزا نادان را درویش پاک باطن سازد۔
 صفا تش بی پایاں است کہ ارزیابی آن ہا نتوان کرد۔
 ناک بگوید ہر کرا او خواہد با خود وصلت دہد۔

چهارم یک است انیک

صفات خداوند برون از شمار است - در دهان بشر زبان یکی است -

خداوند حقیقت مطلق و حکمت محض است -

خداوند ماورای شرح و بیان است -

او نارسیدنی و غیر قابل تصور و پاک و بی عیب است -

او از احتیاج به خورد و نوش مستغنی است - او با هیچ کس کینه ندارد -

کسی نیست که اهمیت او را محسوب دارد -

درویشان بی شمار او را همیشه کور نش کنند -

ایشان به عجز و نیاز بر ذرات او مراقبه کنند -

بر مرشد صادق صد بار قربان شوم -

به فیض ارشاد او این چنین خدا را یاد کنم -

ایم هم رس پاوے جن کوئے

نادر کسی که از لذت یاد خدا بر خوردار شود -

او که این جوهر زندگی بخش نوشد ماندگار خواهد بود -

هرگز نابود نه شود آل کس

که در دل او صفات کمالیه خداوند مستقر باشد -

او که همه وقت ورد نام خدا کند

به مرید خویش پند نکو ا بلاغ کند -

او از آلودگی های دنیا پاک باشد -

او بر خدای واحد مراقبه کند -

در ظلمت او چراغی روشن کند -

ناک گوید از آموزش او وهم و رنج و بستی های فاسد معدوم شود -

تپت ماهِ شهاذه ورتائی
 در گرمای سخت از آموزشِ مرشد آرامش حاصل شود-
 جمله رنجِ باگریزِ او شود و احساسِ سکون میسر شود-
 در نتیجه آموزشِ کامل مرشد
 اندیشه ای زاد و مرگ نابود گردد-
 تمامی ناخوشی ها از قلب بچ خود-
 جمله ناخوشی ها از قلب بچ شود-
 آن کس که در صحبت درویشان ورد نام پاک کند
 خدا او را بطور بنده ای خاص برگزیند
 نانک بگوید چون بشر توصیف خدا به شنود
 او را آرامش درونی میسر شود و سرگردانی تارخ موقوف شود-

زرگن آپ سرگن بھی اوہی

او (خداوند بی چون) لایوصف است و باصفات هم اوست-
 او به جلالِ قدرت همگان را متحیر کرده است-
 عجب خولش را او خود آفریده است
 ارزش خولش او خود متعین کند-
 اوست واحد المطلق نه غیر او دیگری وجود ندارد-
 در همه جا واحد مطلق حاضر و موجود است-
 رنگ و شکل او در تمامی کون و مکان پدیدار است-
 به فیض صحبت درویشان نورش می توان دریافت-
 او از قدرت خولش تمامت آفرینش برپا کرده است-
 نانک بگوید بر خدای یگانه من مکرراً قربان شوم-

XIX

شعرِ مقدماتی

ساتھ نہ چالے بن بھجن بکھیا سگلی چہار
ہر ہر نام کماوٹا نانک لیکھ دھن سار

در سفر آخرت جز عبادت پیچ چیز ہمراہ جان رود۔
ہمہ لذات نفسانی خاکستر است۔
نانک بگوید دولت یاد خدا باید اندوخت۔ این دولت حقیقی است۔

هشت بند

1

سنت جنابیل کره بیچار

در صحبت درویشان بر ذات خدا تفکر کنید-
یاد خدای یگانه می کن و این عمل راتکیه ای محکم بدان-
ای دوست دیگر جمله مساعی ترک کن-
به تمامی دل خود را به یاد خدا تسلیم کن
فقط اوست که قدرت کار دارد-
به یاد خدا مشغول باشید که این عمل نیکوترین است-
فرخنده بخت است آن کس که این چنین دولت اندوزد-
آموزش صادقانه درویشان همین است-
در دل خود بر خدای واحد اعتماد کامل کنید-
بنا بر این همه رنج های شتابانید خواهد شد-

2

جس دهن گوجار گنت اٹھ دھاوہ

در تلاش ثروت هر سونگ و تاز کنی-
یاد خدا کن- بدان وسیله ثروت پایدار خواهی یافت-
ای دوست شب و روز برای آسایشی که آرزو داری
از خدمت درویشان آن را خواهی یافت-
برای ناموری تو کار های نیک می کنی-
خود را به جان و دل وقف یاد کن و تو آن اختصاص خواهی یافت-
با مساعی بی شمار درد رفع نه شود-
از دوا ی یاد خدا هر درد نابود شود-
یاد نام خدا از همه خزاین بهترین است-
ناک بگوید یاد خدای کن تا بدرگاه الهی مقبول شوی-

من پر بود هوہر کے نامے

با تکرار نام خدا دل خویش را بیدار کن۔

تا پریشانی خاتمہ یابد و آرامش درونی بدست آید۔

آن کس کہ قلباً در حضوری خدا بسربرد

ہیچ یک از موانع جاہد او را متاثر نہ کند۔

عصر با حرارت سوزندہ است و فقط نام خدا محیط خنک احداث تواند کرد۔

ورد نام خدای کن تا سکون دائمی میسر شود۔

خوف از دل مفقود گردد و مقاصد حاصل شود۔

عشق و ارادت روح را روشن کند۔

روح در خانہ لایزال منزل کند۔

نانک بگوید کند ملک الموت بریدہ شود۔

نیت بیچارہ کہے جن ساچا

پاک و صاف است آن کس کہ در حقیقت ذات تفکر نماید۔

در صورتیکہ مرد خام در تکرار زاد و مرگ چرخد

از خدمت خدا گردش تناخ موقوف شود۔

ترک خودی کن و نیازمندانہ بہ مرشد پناہندہ شو۔

بہ این قرار حیات پر بہا محفوظ خواہد ماند۔

بہ فیض یاد خدا تکیہ ای استوار برای روح حاصل شود۔

ممکن است کہ بشر مساعی مختلفہ بہ عمل آورد و متون مقدسہ بہ خواند۔

باوجود این عملیات نجات قابل حصول نیست۔

ہر کہ بہ تمامی دل خود را وقف یاد خدا کند

نانک بگوید او بہ مرام خویش نایل شود۔

سنگ نه چالس تيرے دھنا

در سفر آخرت دولت دينوی همراه جال نه رود.

ای دل نادان تو چرا به آن مجذوب گشته ای؟

آن کس که با اولاد و احباب و قبيله و زن تعلق خاطر دارد

یابد دانست که او از آنان بیچ محافظت نه خواهد یافت.

تو شاهی و وسایل خود گذرانی و ثروت در تصرف داری

بواسطه همه این ها نجات چگونه یابی؟

یکی برای سواری اسبان و فیلان و ارابه ها دارد

ولی همه این ها نمایش فاسد است.

بشر خود بخشایش گر همه این ها را درک نمی کند.

ناکب بگوید او که وظیفه نام را فراموش کند بالاخره پشیمان خواهد شد.

گر کی مت توں لیمه لیانے

ای کودک مزاج چند مرشد را پندیرا شو.

بساکس که به دانندگی مشهور بودند بدون عبادت غریق ضلالت شدند.

ای دوست! به تمامی دل عبادت خدا را وظیفه ای خود ساز.

بدان وسیله تصفیه ای باطن میسر شود.

نیلوفر قدوم پاک در دل خود جاد هید.

بنا بر این گناهان زادهای متعدد نابود شود.

ورد نام کعید و دیگران را به دوام این عمل وادار کعید.

هر که نام را شنود و از زبان ادا کند و موافق آن زندگی کند رستگار شود.

جوهر حقیقی و ابدی نام خدا است.

به اطمینان دل صفاتش سرانیده شود.

گن گاوت تیری اُترس میل

از حمد سرائی خدا زنگِ از دل زایل شود-
 خودی و هر خباثت مفقود شود-
 هر نفس وردِ نام خدا کن-
 تا اضطراب گریزد و آزارش درونی حاصل شود-
 ای دل همگی ز برکی ترک کن-
 صحبت درویشان اختیار کن تا دولتِ راستی بدست آید-
 حق آگاهی را را از المال ساخته به سوداگری مشغول باش-
 بدان وسیله در این جهان سکون یابی و در آخرت گرامی قدر باشی-
 به آن کس که فرخنده بخت است این دید عطا شود-
 او بیند که خدای واحد هر جا حاضر موجود است-

ایکو بچپ ایکو صلاح

بر خدای واحد تفکر کن و فقط ستایش او کن-
 واحد المطلق را یاد می کن و نام پاکِ حرز جاں کن-
 همه وقت می کن حمد خدای واحد که حد و نهایت او متصور نیست-
 اوست قادر یکتا- بجان و دل یاد او می کن-
 اوست یکتای بی چون که قطعاً واحد است-
 او در جمله آفرینش حاضر و موجود است-
 کثرت اقسام و انواع از وحدت بسیط صدور یافت-
 از پرستش واحد المطلق جمله گناهان آمرزیده شود-
 آن کس که به عشق خدا جسم و جاں را تمنا وقف کرده است
 ناکم گوید او به فیض مرشد به مقام یافت عروج کند-

XX

شعرمقدماتی

مہرت مہرت پر بھ آئینا پرینا تو سر نائے
ناک کی پر بھ بینتی اپنی بھگتی لائے

ای خدا پس از سرگردانی دشوار و پر زحمت در پناہ تو آمادہ ام۔
استدعای کنم کہ مرا توفیق پرستش عطا شود۔

ہشت بند

1

جاچک جن جاچے پر بھ دان
ای خدا بہ طور فقیر بی نوا استدعا کنم
کہ مرا توفیق بہ ورد نام پاک عطا شود۔
خاک پای درویشان را خواستارم
ای خدا این آرزوی من بر آر۔
ہمہ وقت حمد سرائی خدا کنم۔
ہر نفس در یاد خدا مشغول باشم۔
بہ صدق ارادت خواہش دل بر نیلوفر قدوم متمرکز کنم۔
تمامی روز ہا در عبادت خدا بسر برم۔
بر خدا توکل کنم کہ او پناہ گاہ من است۔
نانک گوید ای خدا مرا نام مقدس عطا شود۔

2

پر بھ کی درشت مہاسکھ ہوئے
بہ فضل خدا آرامش درونی حاصل شود۔
نادر کسی کہ این سعادت نصیب او باشد۔
آنانکہ این لذت چشیدہ اند برومند باشند۔
ایشان کامل عیار باشند و گاہی مردو نہ شوند۔
از عشق حقیقی تمامی وجودشان سرشار است۔
در صحبت درویشان این چنین ذوق نمودند۔
ایشان از ہمہ جہات دست کشیدہ بہ خدا پناہ جویند۔
ایشان ہر دم در مراقبہ باشند و قلب شان نورانی شود۔
آنانکہ ورد نام خدا کنند خوش بخت باشند۔
نانک گوید آنانکہ بہ نام خدا تفکر کنند آرامش درونی یابند۔

سیوک کی منساپوری بھی

آرزوی مرید بر آورده شود۔
 او از مرشد خویش دانش را ستین حاصل کند۔
 خدا بر سالک مخلص مہربان باشد۔
 او راحت و آسائش یابد۔
 جملہ بنگی ہای او بریدہ شود۔
 برای او سرگردانی و عذاب تناخ معدوم شود۔
 خواہش و مرام سالک برو مند شود۔
 سالک ہمہ وقت در حضوری خداوند بسر برد۔
 ارادت مند مخلص را او خود با خویش یکی کند۔
 نانک بگوید او بوسیلہ ای پرستندگی در نام خدا محو شود۔

سوکتو مہرے ج گھال ن بھانے

چرا فراموش کنی آنکہ پیچ سعی ماضیج نہ کند۔
 چرا فراموش شود آنکہ ہر کار خیر را قبول کند۔
 چرا فراموش شود آنکہ مارا نعمت ہای فراوان بخشیدہ است۔
 چرا فراموش شود آنکہ جان جان ما است۔
 چرا فراموش شود آنکہ در آتش زہدان محفوظ دارد۔
 کیاب کسی کہ بہ فیض مرشدایں رمز درک کند۔
 چرا فراموش شود آنکہ بشر را از زہر ضلالت رہائی دید۔
 پس از فصل زاد ہای سابقہ او بشر را بہ اتصال رساند۔
 این حقیقت مرشد کامل فہماندہ است۔
 نانک بگوید باید بر خدای پیچون مراقبہ کردہ شود۔

ساجن سنت کرو لہو کام
 ای دوستان، ای ارادتمندان خدا بدیں طرز عمل کنید
 ہمکنان را ترک کرده برنام خدا تفکر کنید۔
 ہمہ وقت ورد نام پاک کنید تا سکون باطن میسر شود۔
 خود تاں این وظیفہ بجا آرید و دیگران را نیز بہ این عمل وادار کنید۔
 باصدق وارادت سالک بحر آفرینش عبور کند۔
 بدون صدق عبادت جسم انسانی بہ خاکستر تبدیل خواہد شد۔
 او کہ بہ نام خدا مشغولی ورزد از سکون و سرور بہرہ مند شود۔
 بوسیله ای نام غریق دنیا داری لنگر نجات یابد۔
 از نام خدای خ و عذاب معدوم شود۔
 ناکم بگوید خدا با صفات کمالیہ متصف است برنام پاک او مشغول باشید۔

ایچی پریت پریم رس چاؤ
 در دل من عشق حقیقی و سکون و سرور القاشدہ است۔
 جسم و جان من از این لذت انباشتہ است۔
 چون چشم بدید ایزدی برخوردار شود سکون باطن میسر شود۔
 دل سالک بہ خدمت پاکان طریق شگفتہ شود۔
 مخلصان طریق خود را تماماً وقف عشق حقیقی کردہ اند۔
 نادر کسی کہ بہ صحبت این چنین صادقان رسد۔
 ای خدا بہ فضل و کرم این نعمت عطا شود۔
 می خواہم بہ لطف مرشد بہ ورد نام مشغول باشم۔
 تحمید خدا مودای شرح و بیان است۔
 ناکم بگوید او در جملہ آفرینش حاضر و موجود است۔

پر به بخشد دین دیال

خداوندگار بخشایش گرو عا جز نواز است.

او فیض بخش است و همه وقت بر ارادت منداں مهربان است.

اوست چاره ساز بیکیس که پروردگار همگان است.

او همگان را رزق و مال عطا کند.

او که از ازل هستی مطلق است علت همه علت ها است و آفریدگار است.

او تکیه گاه ارادت منداں مخلص است.

هر آنکه او را پرستد پاک شود.

باید که سالک خود را به عشق و ارادت او وقف کند.

ماست و حقیر و نادان هستیم.

ای خدای مطلق عاجزانه به پناه تو آمده ایم.

سرب بیکطه مکت موکھ پائے

آن کس که یک لمحہ حمد خدا سراید

او جنت حقیقی و نجات و رستگاری حاصل کند.

اقتدار و عظمت شاهی نصیب آن کس شود

که خود را وقف یاد خدا کند.

آن کس که زبانش نام خدا سراید

از لذت بهترین خوراک با شیرین ترین نعمات برخوردار شود.

آن کس که دلش به ارشاد مرشد منور است

نیکو روش و زی شان است.

ای خدا در حلقه ای درویشان مرا جایگاه عطا کن.

بنا بر این تمامی آسایش ما را حاصل شود.

XXI

شعر مقدماتی

سرگن زرگن زرنکار سن سادھی آپ
آپن کیا نانکا آپے ہی بھر جاپ

اوست کہ خود لایوصف است و دارنده ای صفات است۔ اوست کہ
ماورای صورت است۔ او خود سکوت ابدی است۔
او خود آفرینش پدید کرده است۔ او خود در این موجود است۔

هشت بند

1

جب آکار لکھ کچھ نہ درستیا

چون چیزی از عالم هستی نمایان نہ بود۔

عامل گناه و ثواب چه شخصی بود۔

چون خداوند مطلق ہمادی بہ خود گرفت

برای نمودار سازی بغض و عداوت ہیچ مورد نہ بود۔

چون رنگ و صورت آفرینش پدیدار نہ بود

غم و شادی کرامتاثر توانست کرد۔

چون خداوند مطلق ظهور خود بہ خودی نمود

اثری از وابستگی فاسد نہ بود و جان از وہم تہی بود۔

اوست کہ بازی هستی را خود نمایش گراست۔

نانک بگوید غیر او دیگری آفریدگار نیست۔

2

بجب ہوت پر بھ کیول دھنی

چون غیر از خداوند مطلق چیزی نہ بود

کرا گرفتار محسوب داریم و کرا آزاد شماریم۔

چون تنها خداوند تنگ بار و لا محدود بود

سزاوار جنت کہ بود و در دوزخ واجب التعذیب کہ بود۔

چون خداوند مطلق در سکون کامل بود

مادہ و دل کجا بود۔

چون فقط نور خدا در خشان بود

بی ہراس کہ بود و ہراسناک کدام بود۔

بازی خویش را او خود اجرا کند۔

نانک بگوید خدای مطلق تنگ بار و لا محدود است۔

اینا سی سنگه آپن آسن

چون خداوند ازلی بر مسند جلال در حال سکون بود
تولد و مرگ و انحلال کجا بود-

چون خدای کامل الذات تنها بود
از ملک الموت که بیم داشت-

چون فقط خدای واحد و مطلق موجود بود
کلیرین از چه شخصی محاسبه خواستند-

خداوند که ماورای ادراک و تعقل است چون او به حالت یکتائی بود
چه کسی آزاد بود و که بسته ای سلاسل بود-

دران هنگام او چنانکه بود بر خود تعجب کرد-
نانک بگوید او خود ظهور خویش متجلی کرد-

جه زمل پُر کھ پُر کھ مت ہوتا

چون فقط خداوند پاک بود اثری از کثافت نہ بود

بنابر این چیزی نہ بود کہ بہ شستن پاک کردہ شود-

چون فقط واحد بی صورت د پاک و مطلق موجود بود

آن وقت سزاوار احترام کہ بود و چه کسی مستوجب توہین بود-

چون تنها ذاتی کہ موجود بود خودش خدا بود-

آن وقت چه کسی منسوب بہ فریب و خطا بود-

چون خداوند گار کہ نور مطلق است در اندیشہ ای خود منہک بود

برای خواہش دینی و سیری آن ہیچ مورد نہ بود-

آفریدگار علت علت ہا است-

کردہ ہای او ماورای شمار است* -

جب اپنی سو بھاپیں سنگ بنائی

چون جلال خداوندی در ذات خویش پرتو افکن بود

آن وقت خویش و برادر و مادر و پدر نه بودند-

چون دانندگی مطلق بطور ناپیدا جزو ذات خدا بود

متون مقدسه کجا بود و خوانندگان آن هاجا بودند-

چون خداوند تدابیر خویش با خود داشت

از خجستگی و نحوست اندیشه که نمود-

چون بدون خدا غیر وجود نداشت

چگونه بگوئیم که کدام مالک است و کدام مملوک است-

از دیدن عجایب بی شمار بشر محو حیرت است-

فقط اوست که خودسر خویش می داند-

چه اچھل اچھید اچھید مایا

چون برون از فریب وزیان و خفافظ خداوند موجود بود

مایا کرا مسحور کرد-

او خود احترام خویش بجا آورد-

آنجا دخول صفات سه گانه ممنوع بود-

در موردیکه فقط خدا موجود بود

چه کسی مضطرب بود و که بی فکر بود-

آنجا که خداوند در خود اطمینان کامل داشت

کسی نه بود که وعظ کند یا به آن گوش دهد-

او که لایتناهی است بلندتر از بلندترین است-

فقط اوست که به خودی رسد-

جه آپ رچیو پر پنچ اکار

چون او پندار کاینات آفرید
 او خود را به حق و توانائی و قصد پهن کرد-
 از آن پس امتیاز خیر و شر شروع شد-
 یکی از دوزخ ترسید و دیگری آرزوی بهشت کرد-
 دام دنیاداری گسترده شد-
 خودی و الفت فاسد و خوف و پندار نمایاں شد-
 رنج و شادی، احترام و بی احترامی
 به اطوار متعدد واضح کرده شد-
 بازی خویش را او خود نمایش گرو شهادت است-
 نانک بگوید چون این بازی عقب کشیده شود فقط واحد المطلق بجا ماند-

جه ابکت بھگت تبه آپ

جای کہ ذات ازلی جلوه گراست پرستار صادق ماند-
 جای کہ او کاینات گسترده: این عمل ہم برای سرفرازی پرستار صادق است-
 اوست کہ خداوند دنیا و آخرت است-
 شان آن ها جلال اوست-
 او خود عجایب و وضع کند و اعمال متعدد نمایش دهد-
 او از همه جهت لذت برد ولی لا تعلق ماند-
 کسی را کہ خدا به فضل و کرم برگزیند او را توفیق نام بخشد-
 او دیگران را به بازی کیتی مشغول دارد-
 خداوند برون از اندازه و شمار است- او لایدرک ولایتناهی است-
 نانک بگوید هر چه خدا القاکندی گویم-

XXII

شعر مقدماتی

جی جنت کے ٹھاگرا آپے ورتن ہار
نانک ایکو پسریا دو جا کہ در سار

خداوند گار جملہ مخلوقات در ہمکنان نافذ است۔
نانک بگوید فقط واحد المطلق ہر جا پیدار است۔ غیر او دیگری دیدہ نہ شود۔

هشت بند

1

آپ کئے آپ سنے ہاڑ

خداوند خود گویندہ است وہم اوست کہ خود شنونده است۔
 او خود واحد المطلق است وہم اوست کہ خود را در کثرت ظہور پہن کرده است۔
 چون او خواهد کاینات آفریدہ شود۔
 چون او پسندد این را در خود جذب کند۔
 بدون او ہچ ممکن نباشد۔
 تمامی آفرینش در سلک خدا منسلک است۔
 کسی کہ خدا او را فہماند
 توفیق نام یابد۔

فقط او است کہ ہقیقت مطلق را درک کند۔
 نایک گوید این چنین سالک بر تمام کاینات پیروزی یابد۔

2

بجہ بخت سہ تار کے ہاتھ

جملہ آفریدگان در قبضہ ای قدرت خدا باشند۔
 او چارہ ساز بیکسان و عاجز نواز است۔
 او را کہ خدا نگہداری کند ہچ کس نتواند گشت۔
 آن کس در واقع مردہ است کہ خدا اورا فراموش کردہ است۔
 اورا ترک کردہ کجا توانی رفت؟
 اوست قادر مطلق کہ ہر جا نافذ است۔
 حیات جملہ آفریدگان در دست قدرت است۔
 بدانید کہ بہ ظاہر و باطن خدا ہمیشہ باشا است۔
 خدا کہ لایتناہی و نامحدود است مخزن صفات ابدی است۔
 باید کہ از روی عجز و نیاز براو قدا شویم۔

پورن پور رہے وصال

خداوند مطلق و مہربان ہر جا حاضر است۔

او بر ہمکنای فیض بخش است۔

فقط اوست کہ عجایب اعمالِ خویش را کماحقہ داند۔

اوناقدِ مطلق است و از بواطنِ ہمکنای آگاہی دارد۔

بہ اطوارِ مختلفہ او برای آفریدگان وسایل فراہم کند۔

جملہ آفریدگان بر ذاتِ او تفکر کنند۔

ہر آن کس را کہ او برگزیند با خود متحد کند۔

این گونہ سالک خود را وقفِ عشقِ حقیقی کند و ستایشِ خدا سراپد۔

او بہ تمامی دل بہ خدا اعتقاد آورد۔

او حق الیقین داند کہ فقط واحد المطلق آفریدگار است۔

جن لاگا ہر ایکے نامے

بندہ ای خدا بہ وردِ نامِ واحد المطلق خود را وقف کند۔

امید او گاہی بی نتیجہ نہاند۔

او کہ خدمتگار است پیوستہ بہ خدمت گذاری پروازد۔

او کہ بہ حکمِ خدا سرپردگی کند بہ مرتبہ ای عالی عروج کند۔

برای سالک مخلص بالاتر از این ہیچ اندیشہ نیست۔

خداوند بی صورت در دل او مستقر باشد۔

او تعصب بی جا را ترک کند و بہ ہیچ کس عداوت ندارد۔

شب و روز او عاجزانہ تعظیمِ مرشد بجا آورد۔

او در این دنیا و آخرت سکون و سرور یابد۔

این چنین سالک را خداوند بہ خود وصلت دہد۔

ساده سنگِ ملِ کره آند

در انجمن درویشان شادمانی بدست آید-

در توصیف و تمجید خداوندگار مشغول باشید-

بر جوهر نام تفکر کنید-

بنابر این از رنج و ابتلا رستگاری خواهید یافت-

در تحمید خداوندگار زلال الفاظ شیرین بزبان آورید-

برای نجات زندگانی فقط این وسیله ای سود مند است-

شب و روز خداوندگار را نزدیک ترین مشاهده کنید

در نتیجه ای آن نادانی مفقود شود و تیرگی درون معدوم گردد-

آموزش راستین را گوش دهید و حرز جاں کنید-

از این قرار جمله خواهش هابره آورده شود-

بلت پلت دوت لیه سوار

آن کس که قلباً ورد نام خدا کند

در این دنیا و در آخرت سرافراز شود-

ارشاد مرشد کامل در واقع کامل است-

او که آن را پذیرد بصیرت حق حاصل کند-

به تمامی جسم و دل ورد نام کنید-

به این قرار رنج و زحمت و هراس پایان رسد-

اسی سوداگر راستی تجارت حق کنید-

بنابر این کالای شهابدرگاه خدا قابل قبول بود-

به صدق و خلوص برو احد المطلق تکیه کنید-

در نتیجه ای آن از گردش تناسخ نجات خواهید یافت-

تس تے دور کہا کو جائے

غیر از خدای واحد بہ کدام متوسل خواهید شد؟
 او مراقبہ بر نجات دہندہ ای یزدانی رستگاری میسر شود۔
 آن کس کہ بہ یاد خدا مشغولی ورزد از خوف دہراس آزاد باشد۔
 بہ فضل خدا بشر خلاصی یابد۔
 او را کہ خدا محافظت کند ہر گز آزار نہ بیند۔
 او کہ درد نام خدا کند ہمیشہ با سکون است۔
 از درد نام خدا پریشانی معدوم شود و خودی احمایذیرد
 در بلندی پہنچ کس بہ او نہ رسد۔
 آن کس کہ در حمایت مرشد کامل باشد
 در تمامی امور کامیاب گردد۔

مس پوری انمرٹ جاکی درست

کامل است دانش مرشد و نگاہش جانفزا است۔
 دیدار او جملہ نوع بشر را از گناہاں رہائی دہد۔
 ذاتش لاغائی است و قدومش چون نیلوفر دکش است۔
 رویت او سعادت بخش است۔ سیمای او حسن یزدانی دارد۔
 بابرکت است خدمت او و خادم او مقبول است۔
 او در عالم نفوذ دارد و در نوع بشر او عالی مقام باشد۔
 خوشوقت است آن کس کہ در دلش خدای واحد مستقر است۔
 مرگ نزدیکش نہ تواند رسید۔
 نانک بگوید در صحبت پاکان طریق ہر کہ بر خداوند مراقبہ کند
 اومانگاز باشد و حیات ابدی یابد۔

XXII

شعر مقدماتی

گیان اُنجن گُردیا اگیان اندھیر بناس
ہر کر پاتے سنت بھیٹیا نانک من پر کاس

مرشد کامل کل معرفت بخشید و تیرگی جہل محو شد۔
بہ فضل خدا صحبت درویش صاحب دل میسر شد و از اثر آن در دل
سپیل نور جاری شد۔

هشت بند

1

سنت سنگ استر پره دژ شها

در انجمن درویشان خدا را درون دل آشکار دیدم-

نام پاک مزه ای شیریں دهد-

جمله دنیای ماده در یک ذهن مطروف است-

اگر چه این در رنگ های گوناگون و صورت های مختلفه منتشر شود-

نام پاک خدا که مایه ای همه خوشی ها متصور است

در جسد بشری ماندگار باشد-

در هادی سکوت آهنگ سمادی شنیده شود-

و جدو حال آن شگفت مآورای شرح دیان است-

آنان را که خدا بصیرت بخشد این منظره را نگرند-

آنان را که خدا فهاند این رازی فہمند-

2

سواتر سوباہر انت

خدای لایتناہی در ظاہر و باطن است-

او در همه چیز با گنجایش دارد-

اوست در زمین و در آسمان و در عالم زیرین

او پرورنده ای همه عالم است-

در جنگل ها و در کوه ها و در نباتات او مشغول کار است-

آنچه در کار صورت پذیرد حسب رضای اوست-

در آب و باد و آتش او گنجایش دارد-

در همه اطراف و اقطار جهان او خود موجود است-

او در ہر جا حاضر و موجود است-

به فیض مرشد آرامش درونی حاصل شود-

بیدر ان سرت مه دیکه

نور خدا در مهر و ماه اختراا مون زن است-

متون مقدسه بیان گر دوام حق است-

همه این با زبان خدائی نطق کنند-

او ماندگار و استوار است-

با قدرت کامل او بازی را نمایش دهد-

صفاش بی نظیر است و مافوق حساب و شمار است-

در همه مظاهر تابندگی نور او درخشده است-

او تمامی عالم وجود را بطور تار و پود ادامه دهد-

به فیض مرشد شک و ریب محو شود

و در دل ایمان به واحد المطلق مستحکم شود-

سنت جنا کا پیکهن سه بر هم

درویشان در هر چیز پر توی از ذات خدا مشاهده کنند-

در قلوب درویشان صدق ایمان نور گستر است-

درویشان همیشه کلام پاک می شنوند-

درویشان با ذات خدا یکی باشند که مطلقاً آشکار است-

این چنین باشد طور حیات درویشان که به مرتبه ای یافت رسیده اند-

درویشان همیشه گفتار راستین بر زبان آرند-

هر چه واقع شود آن را خیر دانند-

ایشان باور کنند که خدا قادر مطلق است-

در ظاهر و باطن واحد المطلق حاضر و موجود است-

هر آن کس که این رویت مشاهده کند مفتون شود-

آپ ست کیا سہ ست

او (خداوندگار واحد) خود حق است و ہرچہ او آفریدہ است حق است۔
 تمامی آفرینش از ہماں خداوندگار صدر و ریافتہ است۔
 چون او خواہد خود را او خود گسترد۔
 چون او خواہد خود را مخفف کند و فقط واحد المطلق بجا ماند۔
 قدرت او بی پایان و مخفی است۔
 ہر کس را کہ او خواہد با خود یکی کند۔
 در تمامی آئینش فقط او حاضر و موجود است۔
 چگونہ بگویم کہ چہ کس بد و نزدیک است و چہ کس از او دور است۔
 آن کس را کہ او تنویر باطن عطا کند۔
 حضور ذات خدا را درک کند۔

سرب بھوت آپ در تارا

او در جملہ عناصر کار فرما است۔
 بواسطہ ای ہمہ چشم ہا او خود مشاہدہ کند۔
 تمامی ہستی پیکر او است۔
 او خود ستایش خویش کند و خود آن را شنود۔
 زاد و مرگ بازی است کہ او خود نمایش دہد۔
 جملہ آفرینش مطیع فرمان او است۔
 خداوندگار در عالم ہستی موجود است و لیکن از ہمہ لا تعلق است۔
 ہمہ گفتار و افعال گفتار او باشد۔
 ہمہ بہ حکم خدای آیند و بہ حکمش می روند۔
 چون او خواہد ہمہ را بہ خود مجذوب کند۔

اس تے ہوئے سنا ہی بُرا

ہرچہ از خدا صادر شود بد نہ باشد۔
 بدون او بیچ کس نتواند کہ چیزی کند۔
 او خود خوب است و ہرچہ او کند خوب است۔
 فقط اوست کہ از اندیشہ ای خویش آگاہ است۔
 خداوند ازلی حقیقت است و آنچه او خلق کردہ است حق است۔
 باوجود این تمنا در او شامل خواہد شد۔
 چکوگی وصف او بیان نتوان کرد۔
 دیگری وجود ندارد کہ از او آگاہ باشد۔
 ہرچہ او کند قابل قبول است۔
 بہ فیض مرشد این آگاہی حاصل شود۔

جو جانے تیں سداسکھ ہوئے

آن کس کہ این رمزد رک کند آراش جادوانی یابد۔
 این چنین سالک را خدا با خود یکی کند۔
 دولت مند و عالی تبار و آبرو مند آن کس باشد کہ در ول او خدا مستقر است۔
 این چنین کس در زندگی کنونی رستگاری یابد۔
 زایش این چنین مخلص سعید و فحشہ است۔
 بہ وسیلہ اسی او ہمہ عالم نجات یابد۔
 مقصد را ستین زاد انسانی اس است کہ تجید خدا کردہ شود۔
 از برکت صحبت او نام پاک درون دل استوار ماند۔
 او خود رستگار است و موجب نجات دیگران باشد۔
 باید کہ او را احتراماً کورنش کینم

XXIV

شعر مقدماتی

پورا پڑھو، آرا دھیا پورا جا کا ناؤ
نانک پورا پائیا پورے کے گن گاؤ

پرستش آن خدای کامل می کنم کہ نامش کامل است۔
نانک گوید اتصال بہ کامل یافتہ ام۔ از این جهت ستایش کامل می کنم۔

هشت بند

1

پورے گر کا سن اپدیش

ای سالک! نصیحت مرشد کامل بہ پذیر
و بدان کہ خداوند گار نزدیک ترین است۔
ہر نفس و روحِ خدای مطلق کنید۔
بر اثر آن اضطراب از دل زایل شود۔
امواج حرص و ہوا ترک کنید۔
خاکِ قدم درویشان جمید۔
منی را ترک کنید و حضورِ خدای کامل استدعا کنید۔
بہ فیض صحبت درویشان بحرِ آتش عبور کنید۔
بادولتِ روحانی گنجِ ہای خویش پر کنید۔
نانک بگوید ہمیشہ بہ مرشد کامل کور نش کنید۔

2

کھیم گسل سچ آئند

در صحبت درویشان بر ذاتِ خدای مطلق تفکر کنید۔
بر اثر آن آسائش و شادمانی و سکون حاصل شود۔
حمدِ خدا کیسای زلالِ حیات است۔
از آن راہِ روحِ شما نجات یابد و از دوزخ برکنار ماند۔
بر واحد المطلق مراقبہ کنید۔
اوست خدای یگانہ کہ در رنگِ ہای بی شمار پدیدار است۔
اوست قادرِ مطلق کہ کون و مکان را نگہداری کند و ادامہ دہد و بیکسان را نوازد۔
او مصیبت را معدوم کن و سکونِ باطن بخشد۔
بر نامِ اودائما تفکر کنید۔
نانک بگوید تکیہ گاہِ روح فقط ہمین است۔

اتم سلوک سادہ کے بچن

خنانکہ مرشد کامل ادا کند قدس الاقداس است۔

آن ہاگوہر ہای گراں بہا و الماس ہای ذی قیمت است۔

او کہہ این خنان را شنود و در عمل آرد

نجات یابد و دیگران را نجات دہد۔

آن کس کہ دلش رنگ عشق حقیقی پذیرد

حیاتش برومند است و پیوستگی با او مایہ ای سعادت است۔

در تحسین او سرود پیروزی خوانندہ شود

از شنیدن این آہنگ سادی او سرور شود و تجید خدا سراید۔

در جہنم این چنین درویش نور خدای تابد۔

ناتک بگوید بہ فیض صحبت او ہمگان رستگار شوند۔

سرن جوگ سُن سرنی آئے

شنیدم کہ خدا پناہ بخش است بہ او پناہندہ ام۔

او بہ فضل خویش با خود وصلت داد۔

بغض و عداوت موقوف شد چون خاک پست و عاجز شدہ ام۔

در مجمع درویشان زلال نام می نوشم۔

خدمت سالک تکمیل پذیرفت

چون معلوم شد کہ مرشد از خدمت سالک خوشنود است۔

چون زبان من بہ تکرار نام پاک مشغول شد

از تمایلات شہوانی و بیکاری ہا خلاصی یافتم۔

بہ فضل و کرم خدا برما رحمت فرمودہ است۔

مال التجارہ ای ماہر منزل رسید و قابل قبول شد۔

پریچھ کی اُسعت کرہ سنت میت

ای مخلصانِ طریقِ وایِ دوستان
 بایبدریِ دل و توجهِ تامِ خدا راستایش کنیم۔
 در ”سرد سکون“ معرفت و حمد و نامِ خدا بیان شده۔
 ہرکہ آن را در دلِ خود جای دہد تجسمِ ہمہ مزیت ہا شود۔
 او بہر مرادِ دلِ نایل باشد۔
 او در ہمہ عالم در جلال و بزرگی سرفراز شود۔
 او بر مقامِ برترین رسد۔
 او از گردشِ زاد و مرگ رستگاری یابد۔
 این چنین سالکِ بادولتِ روحانیِ این دنیا را واگذار کند۔
 نانک بگوید ہرکہ موردِ فیضِ یزدانی است بہ این لقب ممتاز گردد۔

کھیم سانتِ رِدھہ نوئدھہ

راحت و سکون و ثروت و وسائلِ عیاشی
 معرفت و منطق و نیروہای فوق العادہ علم و ریاضت و جوگ و مراقبہ یزدان
 علم و ریاضت و جوگ و مراقبہ یزدانی
 عرفانِ برین و بر مقاماتِ مقدسہ غسلِ ہایِ تطہیری
 نعماتِ چہارگانہ و شکفتنِ نیلوفرِ دل
 در میانِ ہمکنان و لا تعلق از جہانیاں
 حسن و جمال، حقیقت شناسی و حکمت
 ادراکِ کینواخت و تحققِ وحدت در کثرت
 نانک بگوید ہمہ این بابہ ۱۰ سن س باشد
 کہ بہ صدق و خلوس ارشادِ مرشد بشنود۔

لہجہ ندھان جے من کوئے

آن کس کہ بہ تہای دل بر گنجینہ ای کمالات تفکر نماید
در ہر عصر کہ زندہ بود رستگار ماند۔

در گفتار این چنین سالک حمد خدا و تجہید نام پاک است۔

در ہمہ متون مقدسہ ہمیں موضوع بیان شدہ است۔

بر طبق آموزش جملہ مذہب عالم نام پاک ہدف برترین است۔

در نتیجہ آن سالکان مخلص سکون یابند۔

در صحبت در دیشان ہزاراں ہزار گناہ موقوف شود۔

بہ لطف درویشان عذاب مرگ زایل شود۔

ناک بگوید از فیض صحبت درویشان فقط آنان برخوردار باشند

کہ بر لوح جبین آنان خدا خوش نصیبی رقم کردہ است۔

چس من بے سنے لائے پریت

او کہ بہ مدق و خلوص ایں سرود شنود و در دل جادہد

بر مقام ارتباط با خدا عروج کند۔

برای او زحمت گردش تناسخ معدوم شود

و در یک لحظہ حیاتش بہ نقطہ ای کمال رسد۔

در دل ہر کہ نام واحد المطلق منزل کند

شہرت او بیدارغ باشد و زلال گفتارش جانفز باشد۔

رنج با و ناخوشی با و خوف با و توہمات او معدوم شود۔

عمل او پاک باشد و او در ویش صادق نامیدہ شود۔

شہرت او بالاترین باشد۔

ناک بگوید از ایں جہت نام ایں منظومہ ”سرود سکون“ است۔